

مقدمه

سلام!

پس از انتشار کتاب پرسؤال فارسی دوازدهم، با تشویق از سر لطف برخی همکاران و دوستان، پیشنهاد شد برای فارسی یازدهم نیز کتابی بر همان سبک و سیاق بنویسم. وقتی بر این نواخت دوستان، هم خواست ناشر محترم اضافه شد و هم زمزمه‌های برگزاری امتحان نهایی پایه یازدهم جدی شد، مصمم شدم کتابی سؤال محور برای این پایه نیز تألیف کنم. کتاب پیش رو، محصول همان نواخت‌ها، لطف‌ها و البته تغییرات مربوط به امتحان نهایی و کنکور است.

ساختار کتاب سعی کردم با انجام دو کار، کتابی آماده کنم که بیشترین شباهت را با امتحان نهایی فارسی یازدهم داشته باشد: ۱- برخی دروس این کتاب و برخی مباحث دستوری آن، با برخی درس‌ها و مباحث دستوری کتب نظام قدیم - که امتحان نهایی داشت - یکسان بود، بنابراین آن‌ها را جمع‌آوری کردم و با ذکر تاریخ برگزاری، در جای خودشان در این کتاب قرار دادم تا با سلیقه طراحان امتحان نهایی مستقیماً چشم در چشم شوید. ۲- براساس همین سؤالات و نیز امتحان نهایی پایه یازدهم، سعی کردم سایر سؤالات را به همان شکل و شیوه تألیف کنم؛ به گونه‌ای که هیچ نکته‌ای در کتاب درسی نباشد، مگر آنکه تبدیل به سؤال شده باشد.

کتاب پرسؤال: ۱- درسنامه: در ابتدای هر درس، فهرست لغات مهم، فهرست واژگان املایی و فهرست واژگان هم‌آوایار آمده است. در ابتدای درسنامه هر درس، دو جدول واژه‌نامه «اصلی» و واژه‌نامه «فرعی» قرار دادیم؛ منظور از «واژه‌های اصلی» واژه‌هایی است که در واژه‌نامه کتاب درسی آمده و طبعاً از اهمیت بیشتری برخوردار است و منظور از «واژه‌های فرعی» واژگان مهم درس هستند که در واژه‌نامه نیست. در امتحان نهایی، سابقه پرسش از این واژه‌ها نیز بوده، به همین خاطر برای محکم‌کاری، واژه‌های مهم غیر واژه‌نامه‌ای را در جدول «واژه‌های فرعی» برایتان تهیه کرده‌ایم. بعد از آن، کادری تحت عنوان «نگاه کلی» آمده که در آن خط سیر درس را بیان کرده‌ام و به وجوه اهمیت آن درس در امتحان نهایی پرداخته‌ام. ستون فقرات درسنامه هم بررسی متن درس از سه منظر قلمرو زبانی، ادبی و فکری است.

۲- سؤالات تشریحی: در پایان هر درس، تحت سه عنوان «قلمرو زبانی»، «قلمرو ادبی» و «قلمرو فکری»، سؤالات مربوط به آن درس مطرح شده. در اغلب موارد، ابتدا سؤالات امتحان نهایی مربوط به همان درس آمده. علاوه بر آزمون‌های نظام جدید، در درس‌های مشترک نظام قدیم و جدید، از آزمون‌های نهایی نظام قدیم نیز بهره بردم. پس از سؤالات نهایی، سؤالات تألیفی آمده‌اند. هدفم آن بوده که مواردی که در امتحان نهایی پوشش داده نشده، در این بخش بیاید. تعداد بسیار زیاد سؤالات، باعث شده این کتاب، بانک سؤالی جامع برای امتحان نهایی باشد.

۳- سؤالات بیست‌ساز: پس از اعلام تغییرات نهایی مربوط به کنکور، حتماً متوجه شده‌اید که ادبیات، بیشترین سهم را در امتحانات تشریحی مؤثر در کنکور دارد. هرچند تاکنون سابقه نداشته، اما این سهم بالا به نظر ممکن است باعث شود طراحان امتحان نهایی، سری هم به خارج از کتاب درسی بزنند. بخش «سؤالات بیست‌ساز» در راستای همین احتمال طراحی شده. علاوه بر آن، این بخش، فرصت خوبی است تا آموخته‌های خود را در محیطی غیرکلیشه‌ای نیز محک بزنید.

۴- پاسخ‌نامه: در بخش پایانی کتاب پرسؤال، به تمامی سؤالات مطرح شده در کتاب، پاسخ کاملاً و واقعاً تشریحی داده‌ام. علاوه بر آن، هر جا که نیاز بوده و در خلال پاسخ‌ها با عناوینی همچون «یادآوری» و «توجه»، به نکات مربوط به دستور، آرایه، املا و حتی چگونگی پاسخ‌نویسی در امتحان نهایی نیز پرداخته‌ام.

کتاب کاربرگ امتحانی ۱- آزمون‌های فصلی: آزمون‌های فصلی را به سبک و سیاق امتحان نهایی طراحی کردم؛ همچنین سعی کرده‌ام تمام نکات مهم و امتحان‌خیز هر فصل، در قالب این آزمون‌ها بیاید. بنابراین پس از خواندن هر فصل، یک امتحان نهایی در حد همان فصل در انتظارتان است.

۲- آزمون‌های جامع: پس از آزمون‌های فصلی به فصل، شش آزمون جامع قرار داده‌ایم؛ دو آزمون تألیفی برای نیم‌سال اول، دو آزمون تألیفی با شکل و ساختار امتحان نهایی ۱۴۰۳، امتحان شبه‌نهایی ۱۴۰۲ و خرداد ۱۴۰۳؛ حتماً پس از مطالعه کل کتاب به این آزمون‌ها بپردازید.

خلاصه کپسولی با هدف جمع‌بندی، یک کتابچه کاربردی و موضوعی، ضمیمه کتاب قرار داده شده؛ موضوعات این کتابچه کار راه‌انداز شب امتحانی، موارد مهم و مروری با محوریت این موضوعات است: ۱- معنی واژه ۲- املا ۳- دستور زبان ۴- آرایه‌های ادبی ۵- تاریخ ادبیات ۶- مفهوم و درک مطلب

قدرانی از یار یک‌جهت حق‌گزارم، آبان‌دخت، که نگارش این کتاب و هر کتاب، محصول آرامشی است که او در خانه فراهم می‌کند؛ از دوست صمیمی قدیم، آقای محمدجواد حیدر که مشوق بنده برای نوشتن سری کتاب‌های پرسؤال بودند؛ از مدیر تألیف کاربلد آقای امیر محمدبیگی، که از هیچ تلاشی برای ارتقای کیفیت کتاب فروگذاری نکردند؛ از مسئول محترم پروژه، سرکار خانم مهشید بشیری، که از سر لطف کتاب را به دقت خواندند و کم و کاستی‌های صوری و معنایی آن را یادآور شدند؛ از ویراستاران علمی سرکار خانم غزاله محمدی و کبری مهدی‌خانی که اهمال‌کاری‌ها و ندانم‌کاری‌های بنده را متذکر شدند؛ از جناب آقای استاد مرتضی قشمی، که از سر لطف، تمامی کار را با دقتی درس‌آموز، مطالعه کردند و پیشنهادهای ارزنده‌ای دادند؛ از دوستان پشت صحنه، بچه‌های حواس جمع تولید، که اصلاحات و خط‌خطی‌های سرسام‌آور بنده را تاب آوردند؛ صمیمانه تشکر می‌کنم:

«هله من خموش کردم، برسان دعا و خدمت چه کند کسی که در کف، به جز از دعا ندارد؟»

از دانش‌آموزان و همکاران گرامی صمیمانه درخواست دارم من را از نظرات انتقادی، اصلاحی و پیشنهادی خود محروم نکنند، تا در چاپ‌های بعدی، کتاب آراسته‌تر عرضه شود که به قول عالی‌جناب سعدی «متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد».

ابوالفضل غلامی

فهرست

درس ۱۰: بانگ جرس / به یاد ۲۲ بهمن (گنج حکمت)

درس نامه ۱۲۶
سؤالات امتحانی ۱۳۲
پاسخ نامه ۲۵۵



ستایش: لطف خدا

درس نامه ۶
سؤالات امتحانی ۸
پاسخ نامه ۲۳۴



درس ۱۱: یاران عاشق / صبح بی تو (شعرخوانی)

درس نامه ۱۳۸
سؤالات امتحانی ۱۴۴
پاسخ نامه ۲۵۸



درس اول: نیکی / همت (گنج حکمت)

درس نامه ۱۲
سؤالات امتحانی ۱۹
پاسخ نامه ۲۳۵



درس ۱۲: کاوه دادخواه / کاردانی (گنج حکمت)

درس نامه ۱۵۰
سؤالات امتحانی ۱۵۹
پاسخ نامه ۲۶۰



درس ۲: قاضی بست / زاغ و کبک (شعرخوانی)

درس نامه ۲۵
سؤالات امتحانی ۳۴
پاسخ نامه ۲۳۸



درس ۱۴: حمله حیدری / وطن (شعرخوانی)

درس نامه ۱۶۷
سؤالات امتحانی ۱۷۴
پاسخ نامه ۲۶۲



درس ۳: در امواج سند / چو سرو باش (گنج حکمت)

درس نامه ۴۱
سؤالات امتحانی ۴۷
پاسخ نامه ۲۴۱



درس ۱۵: کبوتر طوق دار / مهمان ناخوانده (گنج حکمت)

درس نامه ۱۸۰
سؤالات امتحانی ۱۸۷
پاسخ نامه ۲۶۴



درس ۵: آغازگری تنها / تا غزل بعد... (روان خوانی)

درس نامه ۵۳
سؤالات امتحانی ۶۳
پاسخ نامه ۲۴۳



درس ۱۶: قصه عینکم / دیدار (روان خوانی)

درس نامه ۱۹۴
سؤالات امتحانی ۲۰۴
پاسخ نامه ۲۶۶



درس ۶: پرورده عشق / مردان واقعی (گنج حکمت)

درس نامه ۶۹
سؤالات امتحانی ۷۵
پاسخ نامه ۲۴۶



درس ۱۷: خاموشی دریا / تجسم عشق (گنج حکمت)

درس نامه ۲۱۰
سؤالات امتحانی ۲۱۳
پاسخ نامه ۲۶۸



درس ۷: باران محبت / آفتاب حسن (شعرخوانی)

درس نامه ۸۱
سؤالات امتحانی ۹۰
پاسخ نامه ۲۴۸



درس ۱۸: خوان عدل / آذرباد (روان خوانی)

درس نامه ۲۱۷
سؤالات امتحانی ۲۲۴
پاسخ نامه ۲۶۹



درس ۸: در کوی عاشقان / چنان باش... (گنج حکمت)

درس نامه ۹۷
سؤالات امتحانی ۱۰۵
پاسخ نامه ۲۵۰



نیایش: الهی

درس نامه ۲۲۹
سؤالات امتحانی ۲۳۰
پاسخ نامه ۲۷۱



درس ۹: ذوق لطیف / میثاق دوستی (روان خوانی)

درس نامه ۱۱۲
سؤالات امتحانی ۱۱۹
پاسخ نامه ۲۵۳



قاضی بُست / زاغ و کبک (شعرخوانی)



مشاوره: درس دوم یکی از چهار درس مهم سراسر کتاب است. اغلب سطور این درس استعداد برای سؤال **نثر روان** دارند. از نظر دستور زبان، سؤال ثابت امتحان نهایی، یعنی **فعل معلوم و مجهول** از این درس می‌آید. اولین **شعر حفظی** کتاب نیز در این درس آمده؛ می‌دانیم از حفظ شعر حتماً سؤال طرح می‌شود.

واژه‌های اصلی

<ul style="list-style-type: none"> گداختن: ذوب کردن گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن لختی: اندکی لله درگما: خدا به شما برکت و نیکی دهد. مُبَشِّر: نویددهنده، مژده‌رسان مُتقارب: نزدیک به هم، در کنار هم محبوب: پنهان، مستور، پوشیده مِخَنَقَه: گردن‌بند مرغزار: سبزه‌زار، زمینی که دارای سبزه و گل‌های خودرو است. مُطرب: آوازخوان، نوازنده مقرون: پیوسته، همراه مُهَمّات: کارهای مهم و خطیر مؤکد: تأکیدشده، استوار: مؤکد گشتن: سندیت یافتن، تأکید شدن ناو: کشتی، به‌ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی ندیم: همنشین، همدم نُکت: نکته‌ها نماز پیشین: نماز ظهر وَبال: سختی و عذاب، گناه وَزْر: گناه همایون: خجسته، مبارک، فرخنده یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری کوچک‌تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می‌روند. 	<ul style="list-style-type: none"> سور: جشن شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح شِراع: سایه‌بان، خیمه صَعْب: دشوار، سخت صِلَت: انعام، جایزه، پاداش ضیعت: زمین زراعتی؛ ضیعتک: زمین زراعتی کوچک عارضه: حادثه، بیماری عزّ و جلّ: عزیز است و بزرگ و ارجمند عقد: گردن‌بند علت: بیماری غرامت‌زده: تاوان‌زده، پشیمان غزو: جنگ کردن با کافران فارغ شدن: آسوده شدن از کار فراخ‌تر: آسوده‌تر، راحت‌تر فراغ: آسایش، آسودگی فرود سرای: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمت‌گزاران فیروزه‌فام: به رنگ فیروزه، فیروزه‌رنگ قضا: تقدیر، سرنوشت کافی: باکفایت، لایق، کارآمد کران: ساحل، کنار، طرف، جانب کراهیت: ناپسندی کوشک: ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است: قصر، کاخ 	<ul style="list-style-type: none"> أطبّا: جمع طبیب، پزشکان أفکار: مجروح، خسته ایزد: خدا، آفریدگار برنشستن: سوار شدن بی‌شبهت: بی‌تردید، بی‌شک توقیع: مهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه: توقیع کردن: مهرزدن یا امضا کردن چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر حَشَم: خدمتکاران خَطوات: جمع خُطوه، گام‌ها، قدم‌ها خیر خیر: سریع، آسان خیل‌تاش: هریک از سپاهینی که از یک دسته باشند. دربایست: نیاز، ضرورت دُرست: تندرست، سالم دوال: چرم و پوست: یک دوال: یک لایه، یک پاره راغ: دامنهٔ سبز کوه، صحرا رُقعت: رُقعه، نامهٔ کوتاه، یادداشت روضه: باغ، گلزار زایل شدن: نابود شدن، برطرف شدن زر پاره: قراضه و خُردهٔ زر، زر سگه‌شده سبحان الله: پاک و منزّه است خدا، برای بیان شگفتی به کار می‌رود: معادل «شگفتا» سِتدن: ستاندن، دریافت کردن سُرسام: تُوَرم سر و مغز و پرده‌های آن که یکی از نشانه‌های آن، هذیان بوده است.
---	--	--

واژه‌های فرعی

<ul style="list-style-type: none"> عمید: بزرگوار مثال دادن: فرمان دادن هزاهز: فتنه و آشوب 	<ul style="list-style-type: none"> حُطام: ریزهٔ خشک علف و گیاه عرضه‌ده: ارائه‌کننده و نشانگر علی ایّ حال: به هر حال 	<ul style="list-style-type: none"> ناس: ظرف مسی توزی: پارچهٔ نازکی که در شهر توز می‌بافته‌اند. 	<ul style="list-style-type: none"> اعیان: بزرگان و اشراف بار: اجازهٔ ملاقات: بار دادن: اجازهٔ ملاقات دادن بُست: شهری در افغانستان کنونی
--	--	--	--

واژه‌های مهم املایی

• مخنقه و گردنبند	• ضیعت و زمین زراعی	• راغ و دشت	• آغاجی خادم
• مرغزار و دشت	• قراضه و خرده	• روضه فیروزه‌فام	• پیراهن توزی
• مؤکد و تأکیدشده	• گراهیت و ناپسندی	• سرسام و هذیان	• چشم و خدمتکاران
• وزر و گناه	• گزاردن حق نعمت	• صعب و دشوار	• حطام دنیوی
• هزاهز و غریو	• محبوب و پنهان	• صلت و جایزه	• خطوات و گام‌ها

واژه‌های هم‌آوا

• قضا: سرنوشت / غزا: جنگ	• فراغ: آسودگی / فراق: جدایی	• خاستن: بلند شدن / خواستن: طلبیدن
• گزاردن: ادا کردن / گزاردن: قرار دادن، بنا کردن	• قاضی: داور / غازی: جنگجو، بندباز	• سور: جشن / صور: بوق
	• مستور: پنهان / مسطور: مکتوب	• فارغ: آسوده / فارغ: جداکننده

ایستگاه دانش‌های ادبی

تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی یا **تاریخ مسعودی**، همان‌طور که از نامش پیداست، کتابی است تاریخی. نویسنده کتاب، ابوالفضل بیهقی، بیشتر به شرح دوران سلطنت سلطان مسعود غزنوی در این کتاب پرداخته است. نثر این کتاب بسیار جذاب و خواندنی است. ذکر جزئیات، استفاده فراوان از اشعار و تمثیل‌ها، حذف افعال و سایر اجزای جمله، استفاده از ضرب‌المثل‌های قدیمی فارسی، از جمله ویژگی‌های نثر بیهقی است. به لحاظ ارزش تاریخی، این کتاب مستندترین کتاب تاریخی درباره غزنویان - به‌ویژه دوران سلطنت مسعود غزنوی - است.

ایستگاه دانش‌های زبانی

فعل مجهول در دوران قدیم و معاصر

گاهی اوقات به برخی دلایل، ترجیح می‌دهیم نهاد جمله مشخص نباشد که در این شرایط به سراغ فعل مجهول می‌رویم. در زبان فارسی برای مجهول کردن یک جمله، چهار مرحله طی می‌شود. فرض کنید می‌خواهیم جمله «دانش آموز نامه‌ها را نوشت» را مجهول کنیم: ۱) نهاد جمله را حذف می‌کنیم ← نامه‌ها را نوشت ۲) مفعول را به جای نهاد می‌گذاریم و اگر مفعول «را» دارد، آن را حذف می‌کنیم ← نامه‌ها نوشت. ۳) فعل اصلی جمله را تبدیل به صفت مفعولی (بن ماضی +ه) می‌کنیم. ← نامه‌ها نوشته ۴) مصدر «شدن» مطابق زمان فعل اصلی، فعل می‌سازیم و آن را از نظر شخص و شمار با نهاد جدید تطبیق می‌دهیم ← نامه‌ها نوشته شدند.

نکته نهایی: در زمان گذشته، علاوه بر فعل کمکی «شدن» در مجهول از مصادر «گشتن و آمدن» نیز استفاده می‌شده است:

نامه‌ها نوشته آمد / نامه‌ها نوشته گشت
فعل مجهول با کمکی «آمدن» / فعل مجهول با کمکی «گشتن»

همان‌طور که در مرحله دوم مجهول‌سازی دیدید، مفعول جمله معلوم، به جای نهاد می‌نشیند؛ بنابراین به خاطر داشته باشید که برای مجهول کردن، حتماً باید جمله مفعول داشته باشد و مصدری چون «رفتن، نشستن، پریدن...» که مفعول نمی‌پذیرند، مجهول هم نمی‌شوند.

قاضی بُست

نگاه کلی «قاضی بُست» یکی از ماجراهایی است که در تاریخ بیهقی نقل شده است. شخصی به نام ابوالحسن بولانی که قاضی شهری به نام بُست بوده است، به شدت تنگدست می‌شود. سلطان مسعود، قصد دارد تا با کمک به قاضی، باعث بهتر شدن اوضاع او شود. اما قاضی بنا بر دلایلی که در متن می‌خوانید از دریافت کمک سلطان سر باز می‌زند. این درس به لحاظ لغت و معنی جملات و همچنین مبحث جملات معلوم و مجهول بسیار حائز اهمیت است.

روز دوشنبه [امیر مسعود] **شبگیر برنشست** و به **کران** رود هیرمند رفت با **بازان** و **یوزان** و **حشم** و **ندیمان** و **مطربان**، و تا **چاشتگاه** به **صید** مشغول بودند پس به **کران** آب فرود آمدند و **خیمه‌ها** و **شرع‌ها** زده بودند.

• **واژه‌نامه:** شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح / برنشستن: سوار شدن / کران: ساحل، کنار، طرف، جانب / یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری کوچک‌تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می‌روند / حشم: خدمتکاران / ندیم: همنشین، همدم / مطرب: آوازخوان، نوازنده / چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر / شرع: سایه‌بان، خیمه

• **معنی:** روز دوشنبه امیر مسعود، سحرگاه سوار بر اسب شد و همراه بازاها و یوزپلنگ‌های شکاری و خدمتکاران و همنشینان و آوازخوانان به ساحل رود هیرمند رفت و تا نزدیک ظهر به شکار مشغول بودند، سپس در ساحل اقامت کردند و خیمه‌ها و سایه‌بان‌ها را برپا کردند.

• **قلمرو ادبی:** مجاز آب ← رودخانه

• **قلمرو زبانی:** خیمه‌ها و شرع‌ها زده بودند.

مفعول معطوف فعل ماضی بعید

۱- یا نقش‌های تبعی که شامل «معطوف، بدل و تکرار» می‌شوند، در درس هشتم همین کتاب کاملاً آشنا خواهید شد.

از قضای آمده پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی ده بیاوردند. یکی بزرگتر از جهت نشست او و جامه‌ها افکندند و شرعی بر وی کشیدند.

■ **واژه‌نامه:** قضا: تقدیر، سرنوشت / ناو: کشتی، به‌ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی / شرع: سایه‌بان، خیمه

■ **معنی:** دست بر قضا، بعد از نماز، امیر مسعود درخواست کشتی کرد، ده کشتی با تجهیزات جنگی آوردند. یکی از کشتی‌ها بزرگتر بود و برای نشستن او گسترده‌تری‌ها را در کشتی گسترده‌تر و سایه‌بانی بر آن کشتی بزرگ کشیدند

■ **قلمرو ادبی:** مراعات‌نظیر: ناو و کشتی - جامه و شرع

■ **قلمرو زبانی:** ناوی ده بیاورند / «نشست» در این عبارت فعل نیست، بلکه به معنی «نشستن» و مصدر است و نقش دستوری آن «متمم» است: زیرا «از جهت» مفعول صفت‌شمارشی

حرف اضافه است. / مرجع ضمیر «وی» در جمله پایانی، کشتی بزرگ است.

فراتر از قلمرو گاهی اوقات صفت‌های پیشین - مخصوصاً در متون قدیمی، پس از موصوف خود می‌آیند. مثلاً در همین عبارت، بیهقی به جای «ده ناو» گفته است: ناوی ده. امروزه دو صفت پیشین «چند» و «دیگر» نیز چنین وضعیتی دارند و گاهی پیش از موصوف و گاهی پس از آن می‌آیند: چند مسئله / مسائلی چند / دیگر روز / روز دیگر.

وی آنجا رفت و از هر دستی مردم در کشتی‌های دیگر بودند، ناگاه آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پر شده، نشستن و دریدن گرفت.

■ **معنی:** سلطان مسعود وارد کشتی بزرگ شد و سایر افراد در کشتی‌های دیگر بودند، ناگهان متوجه شدند که به‌علت تلاطم آب، کشتی پر از آب شده بود و شروع به غرق شدن و در هم شکستن کرده بود

■ **قلمرو ادبی:** مراعات‌نظیر: آب و کشتی

■ **قلمرو زبانی:** مرجع ضمیر «وی» در آغاز عبارت، سلطان مسعود است. / فعل «گرفت» در انتهای عبارت به معنی «شروع شدن» است و عبارت پایانی بدین شکل معنی می‌شود: کشتی شروع به غرق شدن و در هم شکستن کرده بود.

آنگاه آگاه شدند که غرقه خواست شد، بانگ و هزاهز و غریو خاست. امیر برخاست و هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند.

■ **معنی:** سایرین زمانی متوجه ماجرا شدند که سلطان مسعود داشت غرق می‌شد، فریاد و فغان بلند شد. امیر در کشتی بلند شد و خوشبختانه کشتی‌های دیگر به کشتی امیر مسعود نزدیک بودند.

■ **قلمرو ادبی:** مراعات‌نظیر: بانگ، هزاهز و غریو

■ **قلمرو زبانی:** آنگاه آگاه شدند که غرقه خواست شد.

قید مسند مسند

ایشان در جستند هفت و هشت تن و امیر را بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افکار شد، چنان که یک

دوال پوست و گوشت بگسست.

■ **واژه‌نامه:** افکار: مجروح، خسته / دوال: چرم و پوست: یک دوال: یک لایه، یک پاره

■ **معنی:** هفت و هشت نفر از این افراد در رودخانه پریدند و سلطان مسعود را گرفتند و به کشتی دیگر رساندند و سلطان بسیار آسیب دیده بود و پای راستش زخمی شده بود: به‌طوری که یک لایه از پوست و گوشت کنده شده بود.

■ **قلمرو ادبی:** مراعات‌نظیر: هفت و هشت - پوست و گوشت / جناس: هفت و هشت (جناس ناهمسان)

■ **قلمرو زبانی:** نیک کوفته شد / یک دوال گوشت و پوست بگسست.

قید مسند نهاد معطوف

هیچ نمانده بود از غرقه شدن، اما ایزد رحمت کرد، پس از نمودن قدرت و سوری و شادی‌ای به آن بسیاری تیره شد و چون امیر به کشتی رسید،

کشتی‌ها براندند و به کرانه رود رسانیدند.

■ **واژه‌نامه:** ایزد: خدا، آفریدگار / سور: جشن

■ **معنی:** نزدیک بود سلطان غرق شود، اما خداوند پس از نشان دادن قدرتش، رحم کرد و جشن و شور و نشاطی به آن بزرگی، خراب شد. وقتی امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها را به حرکت درآوردند و به ساحل رودخانه رساندند.

■ **قلمرو ادبی:** حس‌آمیزی: تیره شدن سور و شادی / مراعات‌نظیر: کرانه و رود

■ **قلمرو زبانی:** سوری و شادی‌ای به آن بسیاری تیره شد.

نهاد معطوف مسند

امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود و برنشست و به‌زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در

لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده.

■ **واژه‌نامه:** برنشست: سوار شد / کوشک: ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است: قصر، کاخ

■ **معنی:** امیر از مرگ نجات یافته به خیمه آمد لباس‌هایش را عوض کرد و هم خیس شده بود، هم آسیب دیده بود. سوار اسب شد و به‌سرعت به کاخ آمد که خبر بسیار بدی در میان لشکریان افتاده بود و اضطراب و آشفتگی بزرگی به پا خاسته بود.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: از آن جهان آمده ← از مرگ نجات یافته / مجاز: لشکرگاه ← لشکریان

■ **قلمرو زبانی:** اگر جمله «امیر، از آن جهان آمده» را به همین شکل بخوانیم «از آن جهان آمده» قید است و اگر به‌صورت «امیر از آن جهان آمده» بخوانیم،

«از آن جهان آمده» صفت است. / به‌زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود.

قید نهاد قید صفت

فراتراز قلمرو «به» گاهی حرف اضافه است و گروه بعد از آن متمم است: به دوستم افتخار می‌کنم. اما گاهی «به» پیشوند است و بخشی از خود کلمه محسوب می‌شود: مانند: به سرعت، به دقت، به زودی. کلماتی که «به» پیشوند دارند، معمولاً قید هستند و قابلیت این را دارند که به کلمه‌ای مشابه خود - بدون تغییر در معنی جمله - تبدیل شوند: به سرعت رفت ← سریع رفت / به دقت درس می‌خواند ← دقیق درس می‌خواند.

و **آعیان و وزیر** به خدمت استقبال رفتند چون پادشاه را سلامت یافتند، خروش و دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود. **معنی:** بزرگان و اشراف و وزیر به استقبال سلطان مسعود رفتند و وقتی دیدند پادشاه در سلامت کامل است، نظامی‌ها و مردم عادی فریاد شادی سر دادند و دعای فراوان کردند و بی اندازه صدقه دادند. **قلمرو ادبی:** مراعات نظیر: وزیر و پادشاه. **قلمرو زبانی:** چون پادشاه را سلامت یافتند.

و **دیگر روز، امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد.** **واژه‌نامهک:** صعب: دشوار، سخت / مقرون: پیوسته، همراه. **معنی:** و فردای آن روز، امیر مسعود دستور داد نامه‌هایی به سران و بزرگان شهر غزنین و سایر شهرهای کشور با موضوع آن حادثه عظیم و سخت که رخ داد و سپس سلامتی‌ای که با آن همراه شد، بنویسند. **قلمرو ادبی:** مجاز: غزنین ← سران و مسئولان غزنین - مملکت ← سران و مسئولان مملکت. **قلمرو زبانی:** دیگر روز، امیر نامه‌ها فرمود به غزنین.

مثال داد تا هزارهزار درم به غزنین و دو هزارهزار درم به دیگر ممالک، به مستحقان و درویشان دهند شکر این را، و نبشته آمد و به توقیع، مؤکد گشت و میسران بر رفتند. **واژه‌نامهک:** توقیع: مهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه: توقیع کردن: مهرزدن یا امضا کردن / مؤکد: تأکید شده، استوار / میسر: نویددهنده، مزدهرسان. **معنی:** سلطان دستور داد برای شکرگزاری سلامتی‌اش، یک میلیون سکه نقره به فقرا و نیازمندان شهر غزنین و دو میلیون سکه نقره به سایر نیازمندان شهرهای دیگر بدهند. این [نامه‌ها] نوشته و با امضا تأیید شد و نویددهندگان رفتند. **قلمرو ادبی:** مراعات نظیر: هزار و دو هزار - مستحق و درویش. **قلمرو زبانی:** هزارهزار درم / نبشته آمد / همان طور که می‌بینید در فعل مجهول «نبشته آمد» به جای کمکی «شد» از کمکی «آمد» استفاده شده است. / «را» در «شکر این را» حرف اضافه به معنی «برای» است.

و **روز پنجشنبه امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سرسامی افتاد، چنانکه بار نتوانست داد و محجوب گشت از مردمان مگر از اطبا و تنی چند از خدمتکاران مرد و زن و دل‌ها سخت متحیر شد تا حال چون شود.** **واژه‌نامهک:** سرسام: توزم سر و مغز و پرده‌های آن، که یکی از نشانه‌های آن، هذیان بوده است. / محجوب: پنهان، مستور، پوشیده / اطبا: جمع طبیب، پزشکان. **معنی:** پنجشنبه امیر تب کرد، تبی سوزان به گونه‌ای که هذیان می‌گفت و حتی نتوانست اجازه ملاقات دهد و از نظر مردم به جز چند تن از پزشکان و چند خدمتکار زن و مرد، پنهان شد، همه به شدت حیرت‌زده بودند و منتظر بودند ببینند چه می‌شود. **قلمرو ادبی:** مراعات نظیر: تب و سرسام / تضاد: مرد و زن / مجاز: دل‌ها ← مردم. **قلمرو زبانی:** روز پنجشنبه امیر را تب گرفت.

تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را به خط خویش، نکت بیرون می‌آورد و از بسیاری، نکت چیزی که در او کراهیتی نبود می‌فرستاد. **فرود سرای به دست من.** **واژه‌نامهک:** عارضه: حادثه، بیماری / نکت: نکته‌ها / کراهیت: ناپسندی / فرود سرای: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمت‌گزاران. **معنی:** از زمانی که این بیماری رخ داده بود، بونصر (استاد بیهقی) نکته‌های نامه‌هایی را که می‌رسید به خط خودش استخراج می‌کرد و به علت زیادی نکته‌های نامه‌ها، نکته‌ای که در آن خبر ناپسند و بدی نبود به دست من (= ابوالفضل بیهقی) به اندرونی می‌فرستاد. **قلمرو ادبی:** مراعات نظیر: نامه، خط و نکت. **قلمرو زبانی:** تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را به خط خویش، نکت بیرون می‌آورد / چیزی که در او کراهیتی نبود، می‌فرستاد فرود سرای.

فراتراز قلمرو می‌دانیم که جمله مرکب حداقل از یک جمله پایه (- هسته) و یک جمله پیرو (- وابسته) تشکیل شده است. گاهی اوقات جمله وابسته در دل جمله هسته می‌آید: چیزی که در او کراهیتی نبود می‌فرستاد فرود سرای.

و من به آغاجی خادم می‌دادم و خیر خیر جواب می‌آوردم و امیر را هیچ ندیدمی تا آنگاه که نامه‌ها آمد از پسران علی تکین و من نکت آن نامه‌ها پیش بردم و بشارتی بود. آغاجی بستد و پیش برد.

■ **واژه‌نامهک:** خیر خیر: سریع، آسان / بستدن: ستاندن، دریافت کردن

■ **معنی:** من نکته‌های نامه‌ها را به آغاجی خادم می‌دادم و سریع جواب می‌آوردم و امیر را اصلاً نمی‌دیدم، تا زمانی که نامه‌هایی از پسران علی تکین آمد و نکته‌های آن نامه‌ها را بردم و خبر خوشی در آن‌ها بود. آغاجی نامه را دریافت کرد و پیش امیر برد.

■ **قلمرو زبانی:** خیر خیر جواب می‌آوردم. / در جملات پایانی مفعول حذف شده: آغاجی [نامه را] بستد و [آن را] پیش برد.

فید مفعول

پس از یک ساعت برآمد و گفت: «ای ابوالفضل، تو را امیر می‌بخواند.» پیش رفتم، یافتم خانه تاریک کرده و پرده‌های کتان آویخته و تر کرده و بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس‌های بزرگ پُر یخ بر زبیر آن و امیر را یافتم آنجا بر زبیر تخت نشسته، پیراهن توزی، مخنقه در گردن، عقدی همه کافور و بوالعلای طبیب آنجا زیر تخت نشسته دیدم.

■ **واژه‌نامهک:** مخنقه: گردن‌بند / عقد: گردن‌بند

■ **معنی:** پس از لحظاتی آغاجی برگشت و گفت: «ای ابوالفضل، سلطان تو را صدا می‌زند.» داخل شدم، دیدم خانه را تاریک کرده بودند و پرده‌هایی از جنس کتان در اتاق آویزان بود و آن‌ها را خیس کرده بودند و شاخه‌های بسیاری هم آنجا قرار داده بودند و ظرف‌های بزرگ پُر از یخ نیز بر بالای پرده‌ها بود. امیر را آنجا دیدم که روی تخت نشسته بود، پیراهن نازکی بر تن کرده بود و گردن‌بندی بر گردن داشت، گردن‌بندی از جنس کافور (که خاصیت ضد درد و ضد التهاب داشته) و بوالعلای طبیب را نیز دیدم که آنجا پایین تخت نشسته بود.

■ **قلمرو زبانی:** ای ابوالفضل، تو را امیر می‌بخواند. / یافتم خانه را تاریک کرده.

منادا مفعول نهاد / مفعول مستند

گفت: «بونصر را بگوی که امروز درستم و در این دو سه روز بار داده آید که علت و تب، تمامی زایل شد.»

■ **واژه‌نامهک:** درست: تندرست، سالم / علت: بیماری / زایل شدن: نابود شدن، برطرف شدن

■ **معنی:** سلطان گفت: به بونصر بگو که حال امروز خوب است و در این دو سه روز، اجازه دیدار داده خواهد شد، زیرا بیماری و تب، کلاً برطرف شد.

■ **قلمرو ادبی:** تضاد: درست و علت / مراعات نظیر: علت و تب

■ **قلمرو زبانی:** «را» در «بونصر را بگوی» حرف اضافه در معنی «به» است ← به بونصر بگوی / بار داده آید.

نهاد فعل مجهول

من باز گشتم و این چه رفت، با بونصر بگفتم. سخت شاد شد و سجده شکر کرد خدای را عزوجل بر سلامت امیر و نامه نبشته آمد.

■ **واژه‌نامهک:** عزوجل: عزیز است و بزرگ و ارجمند

■ **معنی:** من برگشتم، و آنچه را اتفاق افتاده بود، برای بونصر تعریف کردم. بونصر بسیار خوشحال شد و خدای عزیز و بزرگ را به علت سلامتی امیر، سجده شکر به جا آورد و نامه نوشته شد.

■ **قلمرو زبانی:** این چه رفت، با بونصر بگفتم. سخت شاد شد. / نامه نبشته آمد.

نهاد فعل مجهول / فید مستند / فعل مجهول

نزدیک آغاجی بردم و راه یافتم تا سعادت دیدار همایون خداوند، دیگر باره یافتم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد و گفت: «چون نامه‌ها گسیل کرده شود، تو باز آی که پیغامی ست سوی بونصر در بایی تا داده آید.» گفتم، چنین کنم و باز گشتم با نامه توقیعی و این حال‌ها را با بونصر بگفتم.

■ **واژه‌نامهک:** همایون: خجسته، مبارک، فرخنده / توقیع: مهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه: توقیع کردن: مهرزدن یا امضا کردن / گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن

■ **معنی:** نامه را به نزد آغاجی بردم و اجازه ورود یافتم تا دوباره سعادت دیدار مبارک سلطان را پیدا کردم. سلطان نامه را خواند و درخواست دوات کرد و سپس نامه را مهر و امضا کرد و گفت: «وقتی نامه‌ها فرستاده شد، تو برگرد که پیغامی را که درباره بونصر دارم، داده شود.» من گفتم: همین کار را انجام می‌دهم و برگشتم با نامه امضاشده و این ماجراها را برای بونصر تعریف کردم.

■ **قلمرو ادبی:** مراعات نظیر: نامه، دوات و توقیع

■ **قلمرو زبانی:** نامه‌ها گسیل کرده شود / داده آید (= داده شود).

نهاد فعل مجهول / فعل مجهول

و این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط قلم در نهاد تا نزدیک نماز پیشین از این مهمات، فارغ شده بود و خیلانشان و سوار را گسیل کرده، پس رقتی نبشت به امیر و هر چه کرده بود، باز نمود و مرا داد.

■ **واژه‌نامهک:** کافی: باکفایت، لایق، کارآمد / نماز پیشین: نماز ظهر / مهمات: کارهای مهم و خطیر / فارغ شدن: آسوده شدن از کار / خیلانش: هریک از سپاهبانی که از یک دسته باشند. / گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن / رقت: رقع، نامه کوتاه، یادداشت

■ **معنی:** و این انسان بزرگ (= بونصر) و نویسنده لایق، با شادی شروع به نوشتن کرد و تا حدود نماز ظهر، از این امور مهم آسوده شده بود و گروه لشکری‌ها و سواران را فرستاده بود. سپس نامه‌ای برای امیر نوشت و هر کاری که انجام داده بود برایش شرح داد و نامه را به من (= بیهقی) داد.

■ **قلمرو ادبی:** کنایه: قلم در نهادن ← شروع به نوشتن کردن

■ **قلمرو زبانی:** پس رقتی نبشت به امیر و هر چه کرده بود، باز نمود و مرا داد. / «را» در «مرا داده» حرف اضافه است.

فید مفعول / فعل متمم

و بیردم و راه یافتم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت: «نیک آمد و آغاجی خادم را گفت، کیسه‌ها بیاورا»

معنی: من نامه را بردم و اجازه ورود پیدا کردم و نامه را رساندم و امیر نامه را بخواند و گفت: «خوب شد و به آغاجی خادم گفت: کیسه‌ها را بیاورا»

قلمرو زبانی: «را» در «آغاجی خادم را گفت» حرف اضافه است در معنی «به» ← به آغاجی خادم گفت. / «آمد» در «نیک آمد» فعل اسنادی به معنی «شد» است.

و مرا گفت «بستان» در هر کیسه هزار مثقال زر پاره است. بونصر را بگویی که زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است و بتان زرین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال تر مال هاست و در هر سفری ما را از این یارند تا صدقه‌ای که خواهیم کرد، حلال بی شبهت باشد، از این فرماییم...

واژه‌نامهک: زر پاره: قراضه و خُرده زر، زر سکه‌شده / غزو: جنگ کردن با کافران / گداختن: ذوب کردن / بی شبهت: بی تردید، بی شک

معنی: سلطان به من (= بیهقی) گفت: بگیر: در هر کیسه هزار مثقال سکه طلاست. به بونصر بگو که این طلاهایی است که پدر من (= سلطان محمود) از جنگ با کفار هند به دست آورده و بت‌های طلایی را ذوب کرده و به سکه (شمش) تبدیل کرده و این سکه‌ها حلال‌ترین دارایی‌هاست و در هر مسافرتی که می‌روم برای من از این طلاها می‌آورند، تا صدقه‌ای که می‌خواهم بدهم، حلال قطعی باشد، از این طلاها می‌دهم.

قلمرو زبانی: در هر کیسه هزار مثقال زر پاره است.

متعمم نهاد

فراتر از قلمرو گاهی اوقات «است» و «نیست» در معنی «وجود دارد» و «وجود ندارد» به کار می‌روند. طبیعی است که در این شرایط، این دو فعل اسنادی

نیستند و مسند نمی‌پذیرند؛ مثلاً: در این کیسه هزار مثقال زر پاره است (وجود دارد). در این شرایط این افعال یا فقط نهاد می‌گیرند یا علاوه بر نهاد متعمم هم می‌گیرند؛ اما به هر حال خبری از مسند نیست.

و می‌شنویم که قاضی بَست، ابوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگ‌دستانند و از کس چیزی نستانند و اندک‌مایه ضیعتی دارند. یک کیسه به

پدر باید داد و یک کیسه به پسر تا خویشتن را ضیعتکی حلال خرد و فراخ‌تر بتواند زیست و ماحق این نعمت تندرستی که باز یافتیم، لغتی گزارده باشیم.

واژه‌نامهک: ضیعت: زمین زراعتی: ضیعتک: زمین زراعتی کوچک / فراخ‌تر: آسوده‌تر، راحت‌تر / لغتی: اندکی

معنی: و شنیده‌ام که قاضی شهر بَست، ابوالحسن بولانی و پسرش بسیار فقیر هستند و چیزی هم از کسی نمی‌گیرند و زمین زراعتی کمی دارند. یک کیسه (طلا) به پدر و یک کیسه (طلا) به پسرش باید داد تا برای خود زمین زراعتی کوچکی بخرند و راحت‌تر بتوانند زندگی کنند و من هم با این کار، اندکی حق این نعمت سلامتی را ادا کرده باشم.

قلمرو ادبی: سجع: یک کیسه به پدر باید داد یک کیسه به پسر [باید داد].

قلمرو زبانی: قاضی بَست، ابوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگ‌دست اند.

نهاد بدل معطوف بدل قید مسند فعل اسنادی

فراتر از قلمرو «گزاردن» به معنی «ادا کردن، به جا آوردن و انجام دادن» است، مانند: نماز گزار، حج گزار، حق گزار، شکر گزار. اما «گذاشتن» به معنی «قرار

دادن، اجازه دادن، تأسیس کردن» است: قانون گزار، سرمایه‌گذار و بنیان‌گذار.

من کیسه‌ها بستدم و به نزدیک بونصر آوردم و حال باز گفتم دعا کرد و گفت: «خداوند این سخت نیکو کرد و شنوده‌ام که ابوالحسن و پسرش

وقت باشد که به ده درم درمانده‌اند.»

معنی: من (= بیهقی) کیسه‌ها را گرفتم و به نزد بونصر آوردم و ماجرا را را تعریف کردم. بونصر دعا کرد و گفت: «سلطان این کار را بسیار خوب انجام داد و شنیده‌ام که ابوالحسن و پسرش گاهی اوقات حتی محتاج به ده سکه نقره نیز هستند.»

قلمرو زبانی: به نزدیک بونصر آوردم و حال باز گفتم.

حرف اضافه مرکب متعمم معطوف فعل

فراتر از قلمرو می‌دائیم که حروف اضافه کلماتی هستند که بعد از آن‌ها گروه متممی می‌آید. از یک لحاظ می‌توانیم حروف اضافه را به دو دسته تقسیم کنیم:

الف) حروف اضافه ساده: از، به، در، با، برای ... / ب) حروف اضافه مرکب: از پیش، از روی، به دنبال، از جهت، از لحاظ، بر حسب، به علت، درباره، به نزدیک و...

به خانه باز گشت و کیسه‌ها با وی بردند و پس از نماز کس فرستاد و قاضی ابوالحسن و پسرش را بخواند و بیامدند. بونصر پیغام امیر به قاضی رسانید.

معنی: بونصر به خانه برگشت و کیسه‌های طلا را با وی بردند. بونصر پس از نماز کسی را فرستاد و قاضی ابوالحسن و پسرش را فراخواند و آن‌ها هم آمدند. بونصر پیام سلطان را به قاضی رساند.

قلمرو زبانی: بونصر پیغام امیر به قاضی رسانید.

نهاد معطوف مایه متعمم

بسیار دعا کرد و گفت: «این صلت فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است. حساب این نتوانم داد و

نگویم که مرا سخت در بایست نیست، اما چون به آنچه دارم و اندک است، قانعم، وزر و وبال این چه به کار آید؟»

واژه‌نامهک: صلت: انعام، جایزه، پاداش / در بایست: نیاز، ضرورت / وزر: گناه / وبال: سختی و عذاب، گناه

معنی: قاضی سلطان را بسیار دعا کرد و گفت: «این پاداش باعث افتخار است. آن را می‌پذیرم و باز می‌گردانم که به کار من نمی‌آید، روز قیامت بسیار نزدیک است، من نمی‌توانم حساب این طلاها را در روز قیامت پس بدهم و نمی‌گویم که به آن‌ها نیازمند نیستم، اما چون به دارایی کم خودم قانع هستم، زیر بار عذاب و گناه این طلاها نمی‌روم.»

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: وزر و وبال / پرسش انکاری: وزر و وبال این چه به کار آید؟ ← وزر و وبال این به کار نیاید.

قلمرو زبانی: قیامت سخت نزدیک است / مرا سخت در بایست نیست / وزر و وبال این

نهاد قید مسند قید مسند مضاف‌الیه



بونصر گفت: «ای سبحان الله! زری که سلطان محمود به غزو از بت‌خانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین می‌روا دارد ستدن، آن، قاضی همی‌نستاند؟!»

■ **واژه‌نامک:** سبحان الله: پاک و منزّه است خدا؛ برای بیان شگفتی به کار می‌رود؛ معادل «شگفتا» / غزو: جنگ کردن با کافران / ستدن: ستاندن، دریافت کردن

■ **معنی:** بونصر گفت: «شگفتا! طلاهایی که سلطان محمود در جنگ با کفار و از بت‌خانه‌ها آورده است و بت‌هایی طلایی را خرد کرده و تکه‌تکه کرده و خلیفه بغداد هم گرفتن آن را جایز می‌داند، چنین طلایی را قاضی نمی‌گیرد؟»

■ **قلمرو ادبی:** مجاز: شمشیر ← جنگ / تضاد: ستد و نستاند

■ **قلمرو زبانی:** «ای سبحان الله» شبه‌جمله، برای اظهار شگفتی است. / «را» از نوع فک اضافه (= جانشین کسره) است: آن را امیرالمؤمنین می‌روا دارد ستدن ← ستدن آن را امیرالمؤمنین روا می‌دارد.

بونصر گفت: «زندگانی خداوند دراز باد، حال خلیفه دیگر است که او خداوند ولایت است و خواجه با امیر محمود به غزوها بوده است و من نبوده‌ام و بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم و در عهده این نشوم.»

■ **واژه‌نامک:** غزو: جنگ کردن با کافران

■ **معنی:** قاضی گفت: «خدا به سلطان مسعود طول عمر بدهد، وضع خلیفه فرق می‌کند، زیرا او صاحب کشور است و حضرت آقا (= بونصر) در جنگ با کفار همراه سلطان محمود بوده و من نبوده‌ام و نمی‌دانم که آیا آن جنگ‌های با کفار مطابق شیوه پیامبر اسلام بوده است یا نه. من این پیشنهاد را نمی‌پذیرم و مسئولیت آن را به عهده نمی‌گیرم.»

■ **قلمرو ادبی:** تضاد: بوده است و نبوده‌ام

■ **قلمرو زبانی:** زندگانی خداوند دراز باد

نهاد / مسند / فعل اسنادی / دعایی

بونصر گفت: «اگر تو نپذیری به شاگردان خویش و به مستحقان و درویشان ده.» گفت: «من هیچ مستحق شناسم در بُست که زر به ایشان توان داد و مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر بَرَد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟ به هیچ حال این عهده قبول نکنم.»

■ **معنی:** بونصر گفت: «اگر خودت قبول نمی‌کنی به شاگردان، نیازمندان و فقرا بده.» قاضی گفت: «من هیچ فقیری در بُست نمی‌شناسم که بتوانم سکه‌ها را به آن‌ها بدهم و اصلاً مگر برای من چه اتفاقی رخ داده (مگر دیوانه شده‌ام!) که طلا را شخص دیگری ببرد و من در قیامت جواب‌گوی آن باشم، به هیچ وجه مسئولیت این را به عهده نمی‌گیرم.»

■ **قلمرو ادبی:** مجاز: زر ← سکه طلا

■ **قلمرو زبانی:** «را» در «مرا چه افتاده» از نوع حرف اضافه است: برای من چه افتاده

بونصر پرسش را گفت، تو از آن خویش پستان. گفت: «زندگانی خواجه عمید دراز باد، علی ای حال، من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموختم و اگر وی را یک روز دیده بودم و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدت عمر پیروی او کردم، پس چه جای آنکه سال‌ها دیده‌ام و من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آنچه دارم از اندک‌مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»

■ **معنی:** بونصر به پسر قاضی گفت: «تو سهم خودت را بگیر.» پسر قاضی گفت: «خدا به آقای بزرگوار (= بونصر) طول عمر عطا کند. به هر حال، من هم فرزند همین پدری هستم که این سخنان را گفت و از او آموختم و حتی اگر فقط یک روز او را در زندگی خود دیده بودم و احوال و اخلاقش را می‌شناختم، بر من واجب بود که در تمام مدت عمرم از او پیروی کنم، چه برسد به آنکه سال‌های زیادی او را دیده‌ام. من هم از همان حساب و کتاب و پرسش روز قیامت که او می‌ترسد، می‌ترسم و آنچه از اموال دنیایی دارم، حلال و کافی است و به بیشتر از آن هم نیازمند نیستم.»

■ **قلمرو ادبی:** استعاره: حطام ← مال دنیا

■ **قلمرو زبانی:** زندگانی خواجه عمید دراز باد، علی ای حال، من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت.

نهاد / مسند / فید / نهاد / فید / مسند / مفعول

بونصر گفت: «الله در کما، بزرگا که شما دو تنید» و بگریست و ایشان را بازگردانید و باقی روز اندیشه‌مند بود و از این یاد می‌کرد. و دیگر روز، رقتی نبشت به امیر و حال باز نمود و زر باز فرستاد.

■ **واژه‌نامک:** الله در کما: خدا به شما برکت و نیکی دهد! / رقت: رُقع، نامه کوتاه، یادداشت

■ **معنی:** بونصر گفت: «خدا به شما خیر بدهد. شما دو نفر چقدر بزرگوارید.» بونصر گریه کرد و این دو نفر را برگرداند و بقیه روز در فکر بود و از این ماجرا یاد می‌کرد. فردای آن روز، بونصر یادداشتی برای سلطان نوشت و ماجرا را تعریف کرد و طلاها را برگرداند.

■ **قلمرو زبانی:** «الف» در «بزرگا» نشانه تفریح و تعظیم است.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. از متن درس با توجه به رابطه معنایی «تناسب»، واژه‌های مناسب انتخاب کنید و در جاهای خالی قرار دهید.

• خيلتاش

• رقعت

پاسخ خيلتاش ← لشکری، سواران / رقعت ← دوات، قلم، نامه

۲. معادل معنایی عبارت‌های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

• فرمان داد

• سوار اسب شد

• اجازه حضور داده شود

پاسخ به ترتیب: مثال داد / برنشست / بار داده آید

۳. کاربرد معنایی واژه «محبوب» را در عبارت‌های زیر بررسی کنید.

• محبوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و...

• مردی محبوب بود و دیده و دلش از گناه به دور.

پاسخ در عبارت نخست «محبوب» به معنی «پنهان» و در عبارت دوم به معنی «با شرم و حیا» به کار رفته است.

۴. به دو جمله زیر و تفاوت آن‌ها توجه کنید:

الف) مریم کتاب می خواند.

ب) کتاب خوانده می شود.

فعل جمله «الف» به «نهاد» و فعل جمله «ب» به نهادی که قبلاً مفعول بوده، نسبت داده شده است. فعل جمله «الف» را «معلوم» و فعل جمله دوم را

مجهول می‌نامیم. با دقت در جدول زیر با ساخت و شیوه مجهول کردن جمله معلوم آشنا می‌شویم:

ساخت	نهاد	مفعول	فعل
معلوم	مریم	کتاب	می‌خواند
مجهول	کتاب	—	خوانده می‌شود
معلوم	مریم	کتاب	خواهد خواند
مجهول	کتاب	—	خوانده خواهد شد

همان‌طور که می‌بینید در مجهول ساختن جمله معلوم:

الف) نهاد جمله معلوم را حذف می‌کنیم؛

ب) مفعول جمله معلوم را در جایگاه نهاد قرار می‌دهیم؛

ج) فعل اصلی جمله را به شکل «بن ماضی + ه» می‌نویسیم؛ سپس از «شدن»، فعلی متناسب با زمان فعل اصلی می‌آوریم؛

د) در مرحله آخر، شناسه فعل را با نهاد جدید، از نظر شمار (مفرد یا جمع) مطابقت می‌دهیم.

نکته نهایی: امروزه، فعل مجهول به کمک مصدر «شدن» ساخته می‌شود، اما در گذشته با فعل‌های دیگری، مانند «آمدن» و «گشتن» نیز ساخته می‌شد.

• اکنون از متن درس نمونه‌هایی از فعل مجهول بیابید و معادل امروزی آن‌ها را بنویسید.

پاسخ نپشته آمد ← نوشته شد / داده آید ← داده شود

قلمرو ادبی

۱. دو نمونه از ویژگی‌های نثر متن درس را بیابید.

پاسخ ۱) کوتاه بودن جملات ۲) توصیف دقیق و پرداختن به جزئیات ۳) جابه‌جایی ارکان جمله

۲. در عبارت‌های زیر مجازها را بیابید و مفهوم آن‌ها را بنویسید.

الف) به کران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و شراع‌ها زده بودند.

ب) زری که سلطان محمود به غزو از بت‌خانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده.

پاسخ الف) آب مجاز از رودخانه / ب) شمشیر مجاز از جنگ

قلمرو فکری

۱. معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

• «امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید.»

پاسخ امیر در حالی که از مرگ نجات یافته بود، وارد خیمه شد و لباسش را عوض کرد.

۲. با توجه به جمله زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید:

• «این مرد بزرگ و دبیر کافی به نشاط قلم در نهاد.»

الف) مقصود از «این مرد» چه کسی است؟

پاسخ الف) بونصر / ب) نویسنده باکفایت

ب) «دبیر کافی» به چه معناست؟

۳. گوینده عبارت زیر از کدام فصیلت اخلاقی برخوردار است؟

- آنچه دارم از خطای دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.

پاسخ: قناعت

۴. دربارهٔ مناسبت مفهومی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.

- حساب خود اینجا کن آسوده دل شو میفکن به روز جزا کار خود را

پاسخ:

در این بیت شاعر توصیه می‌کند که در همین دنیا به حساب و کتاب امور خود بپردازیم و آن را به جهان آخرت واگذار نکنیم. در متن درس نیز قاضی و پسرش دقیقاً به همین دلیل از پذیرفتن سکه‌ها سر باز زدند.

- معنی: در همین دنیا، به حساب خود رسیدگی کن تا آرامش داشته باشی و آن را به روز قیامت موکول نکن.
- مفهوم: توصیه به خودحسابی

• قلمرو ادبی: کنایه: آسوده‌دل شدن ← آرامش خاطر داشتن

• قلمرو زبانی: حساب خود اینجا کن آسوده‌دل شو / میفکن به روز جزا کار خود را

مفعول

مسند

مفعول

شعرخوانی زاغ و کبک

نگاه کلی شعر «زاغ و کبک» اولین شعر حفظی کتاب است. می‌دانیم که شعر حفظی‌ها همیشه پای ثابت امتحان‌ها هستند. پس در وهلهٔ نخست اهمیت این شعر برای امتحان، حفظ کردن آن است. اما در امتحانات نهایی، گاهی از مفهوم، آرایه، دستور، لغت و املاهای این اشعار نیز سؤال آمده است. بنابراین همانند متن اصلی با آن‌ها برخورد کنید و از هیچ کدام از قسمت‌ها غافل نباشید. در این شعر، جامی با یک تمثیل زیبا عاقبت تقلید کورکورانه را نشان می‌دهد.

زاغی از آنجا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید

• واژه‌نامه: فراغ: آسایش، آسودگی / راغ: دامنهٔ سبز کوه، صحرا

• معنی: زاغی قصد استراحت و آسودگی داشت، بنابراین از باغ به دامنهٔ سبز کوه نقل مکان کرد.

• مفهوم: نقل مکان کردن

• قلمرو ادبی: شعر در قالب مثنوی سروده شده است / جناس: زاغ و راغ - راغ و فراغ (ناهمسان) / کنایه: رخت کشیدن ← نقل مکان کردن / مراعات‌النظیر: باغ و راغ / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر»

دید یکی عرصه به دامان کوه عرضه‌ده مخزن پنهان کوه

• معنی: زاغ گستره‌ای در دامنهٔ کوه دید که نشان از گنج نهفته در دل کوه داشت.

• مفهوم: ظاهر بیانگر باطن است.

• قلمرو ادبی: جناس: عرصه و عرضه (ناهمسان) / واج‌آرایی: تکرار صامت «ی» در مصراع دوم

• قلمرو زبانی: دید یکی عرصه به دامان کوه

متعین

نادره کبکی به جمال تمام شاهد آن روضهٔ فیروزه‌فام

• واژه‌نامه: روضه: باغ، گلزار / فیروزه‌فام: به رنگ فیروزه، فیروزه‌رنگ

• معنی: کبک کمیاب و زیبایی مشاهده‌کننده (یا: زیباروی) آن باغ سرسبز بود.

• قلمرو ادبی: ایهام: «شاهده» با دو معنی «مشاهده‌کننده» و «زیبارو» در بیت قابل جاگذاری است / تشبیه: روضه به فیروزه

• قلمرو زبانی: در انتهای مصراع دوم یک فعل به قرینهٔ معنایی حذف شده است: شاهد آن روضهٔ فیروزه‌فام [بود].

هم حرکاتش متناسب به هم هم خطواتش متقارب به هم

• واژه‌نامه: خطوات: جمع خطوه، گام‌ها، قدم‌ها / متقارب: نزدیک به هم، در کنار هم

• معنی: هم حرکات آن کبک با هم هماهنگ بود و هم قدم‌هایش به هم نزدیک بود.

• قلمرو ادبی: تکرار: «هم» چهار بار تکرار شده است. / ترصیع: تک‌تک واژه‌های مصراع اول با واژه‌های مصراع دوم به تقارن، سجع متوازی ساخته است (ویژهٔ بچه‌های علوم انسانی)

• قلمرو زبانی: در پایان هر دو مصراع یک فعل به قرینهٔ معنایی حذف شده است: هم حرکاتش متناسب به هم [بود] و هم خطواتش متقارب به هم [بود].

زاغ چو دید آن ره و رفتار را و آن روش و جنبش هموار را

بازکشید از روش خویش پای در پی او کرد به تقلید جای

• معنی: زاغ وقتی آن راه رفتن و حرکات متناسب و زیبا را دید، دست از راه رفتن خود کشید و شروع کرد از کبک تقلید کردن.

• مفهوم: تقلید کورکورانه

• قلمرو ادبی: این دو بیت موقوف‌المعانی هستند: یعنی باید با هم خوانده و با هم معنی شوند. / کنایه: پای بازکشیدن ← ترک کردن / جناس: پای و جای - پای و پی (ناهمسان)

• قلمرو زبانی: «رفتار» و «روش» در این دو بیت در معنی «راه رفتن» به کار رفته است.

۱۱۷. بر قدم او قدمی می کشید / وز قلم او رقمی می کشید

- معنی: زاغ پایش را جای پای او می گذاشت و کاملاً از او تقلید می کرد.
- مفهوم: تقلید کورکورانه

■ **قلمرو ادبی:** جناس: قدم و قلم (ناهمسان) / کنایه: قدم کشیدن بر قدم کسی و رقم کشیدن از قلم کسی ← تقلید کردن از کسی / ترصیع: تک تک واژه‌های مصراع اول با واژه‌های مصراع دوم به تقارن، سجع متوازی ساخته است (ویژه بجه‌های علوم انسانی)

۱۱۸. در پیش‌اش القصه در آن مرغزار / رفت بر این قاعده روزی سه‌چار

- **واژه‌نامه:** مرغزار: سبزه‌زار، زمینی که دارای سبزه و گل‌های خودرو است.
- معنی: خلاصه، در آن سبزه‌زار، زاغ چند روزی به همین شکل به دنبال کبک راه می‌رفت.
- **قلمرو ادبی:** مراعات‌نظیر: سه و چهار / مجاز: سه‌چار ← مدت اندک
- **قلمرو زبانی:** «روزی سه‌چار» قید است.

۱۱۹. عاقبت از خامی خود سوخته / ره‌روی کبک نیاموخته

- معنی: نهایتاً به علت بی‌تجربگی خود ضرر کرد و راه رفتن کبک را نیاموخت.
- **قلمرو ادبی:** تناقض: 'از خامی سوختن / کنایه: سوختن ← ضرر کردن / تضاد: خامی و سوخته
- **کرد فراموش ره و رفتار خویش / ماند غرامت‌زده از کار خویش**

- **واژه‌نامه:** غرامت‌زده: تاوان‌زده، پشیمان
- معنی: زاغ راه رفتن خود را هم فراموش کرد و از کار خودش پشیمان و زیان‌کار شد.
- **قلمرو ادبی:** واج‌آرایی: تکرار صامت «ر»
- **قلمرو زبانی:** «رفتار» در این بیت به معنی «راه رفتن» است.

تاریخ ادبیات ۱ «تاریخ بیهقی» اثر ابوالفضل بیهقی است که به نثر نوشته شده است. ۲ «تحف‌الاحرار» اثر جامی و منظوم است و در قالب مثنوی سروده شده است.

سؤالات امتحان

قلمرو زبانی

الف لغت

۱۱۷. معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

(دی ۹۴)

الف) بازگشتم با نامه توقیعی.

(دی ۹۲)

ب) بانگ و هراز و هریو برخاست.

(شبه‌نهایی ۱۴۰۳)

۱۱۸. معنی واژه مشخص شده را بنویسید.

«نامه‌ها را می‌فرستاد فرود سرای به دست من و من به آماجی خادم می‌دادم و خیرخیر جواب می‌آوردم.

۱۱۹. معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

الف) به‌زودی به کوشک آمد.

ب) تا چاشتگاه به صید مشغول بودند.

ج) جامه‌ها افگندند و شراهی بر وی کشیدند.

۱۲۰. معنی درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.

الف) پای راست افگار شد. (قطع - مجروح) ب) نبشته آمد و به توقیع، مؤکد گشت. (امضا - یادداشت)

۱۲۱. معادل واژگانی «سوار شدن، آسان و هذاب» را از میان واژگان زیر انتخاب کنید. (یک واژه اضافه است).

(وبال - هقد - برنشستن - خیرخیر)

۱۲۲. واژه مناسب را انتخاب کنید.

الف) اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده، مخصوص زن و فرزند و خدمت‌گزاران. (کوشک - فرود سرای)

ب) هریک از سپاهياتی که از یک دسته باشند. (خیلتاش - مبشر)

۱۲۳. درستی یا نادرستی معنی داخل کمانک را مشخص کنید.

الف) مثال داد تا هزارهزار درم به هزنین دهند. (نمونه‌ای نشان داد)

ب) امیرالمؤمنین می‌روا دارد ستدن. (گرفتن)



۱- با این آرایه در درس نهم همین کتاب آشنا خواهید شد.



۱۲۴. معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.
 الف) زاغی از آن جا که فراغی گزید
 ب) شاهد آن روضه فیروزه‌فام

پُر تکرار (دی ۹۱، خرداد و شهریور ۹۷، خرداد ۹۹)
 (خرداد ۹۸)

رخت خود از باغ به راغی کشید

۱۲۵. معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

الف) نادره کبکی به جمال تمام

ب) هم خطواتش متقارب به هم

۱۲۶. معنی واژه مشخص شده را بنویسید.

«زاغی از آنجا که فراغی گزید.»

۱۲۷. ضعیفک یعنی...

پُر تکرار (شهریور ۹۳ و ۹۸)

شاهد آن روضه فیروزه‌فام

پُر تکرار (خرداد ۹۴ و دی ۹۵)

(خرداد ۹۳)

(ریاضی ۸۰)

الف) چراغ کم‌نور ب) چوب ضخیم ج) زراعت کم‌محصول د) زمین زراعتی کوچک

۱۲۸. تفاوت معنایی واژه «محبوب» را در دو عبارت زیر بنویسید.

الف) محبوب گشت از مردمان مگر از اطبا.

ب) مردی محبوب بود و دیده و دلش از گناه به دور.

ب املا

۱۲۹. در هر کدام از عبارات زیر یک خطای املائی وجود دارد، درست آن را بنویسید.

الف) امیر را یافتم آنجا بر زیر تخت نشسته، پیراهن تودی، مخنقه در گردن، همدی همه کافور.

ب) کران رود هیرمند رفت با بازان و یوزان و هشم و ندیمان و مطربان.

۱۳۰. با توجه به معنی واژه درست را انتخاب کنید.

الف) آنگاه آنگاه شدند که غرقه خواست شد، بانگ و هزاهز و هریو (خواست - خواست).

ب) اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت و (صوری - سوری) و شادی‌ای به آن بسیاری تیره شد.

۱۳۱. با توجه به معنی، واژه درست را انتخاب کنید.

الف) ما حق این نعمت تندرستی که باز یافتیم، لختی (گذارده - گزارده) باشیم.

ب) زاغی از آنجا که (فراغی - فراقی) گزید رخت خود از باغ به راغی کشید

۱۳۲. گروه کلمه‌های زیر سه مورد نادرستی املائی وجود دارد، آن‌ها را اصلاح کنید.

(خطوات و گام‌ها - روزه فیروزه‌فام - سرسام و حذیان - صعوب و دشوار - وذر و گناه)

۱۳۳. گروه کلمه‌های زیر چهار مورد نادرستی املائی دارند، درست آن‌ها را بنویسید.

(ظلیعت و زمین زراعی - قراضه و خورده زر - جنگ و غزا - کراهیت و ناپسندی - محبوب و پنهان - هطام دنیوی - سلت و جایزه)

ج دانش‌های زبانی

۱۳۴. کدام دو واژه مترادفند؟

الف) عقد - گردن ب) مخنقه - عارضه ج) مخنقه - عقد د) عقد - کراهیت

(هنر ۸۰)

۱۳۵. در عبارت زیر واژه‌هایی را که با «رقت» رابطه معنایی تناسب دارند، مشخص کنید.

«آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد و گفت: «چون نامه‌ها گسیل کرده شود، تو باز آی»

۱۳۶. صورت مجهول جملات زیر را بنویسید.

الف) مریم کتاب می‌خواند. ب) مریم کتاب خواهد خواند.

۱۳۷. جمله مشخص شده را مجهول کنید.

«بونصر بگریست و ایشان را بازگردانید و باقی روز اندیشه‌مند بود.»

۱۳۸. جمله «بونصر نامه را نوشت» را به شیوه قدیم مجهول کنید.

۱۳۹. در عبارت زیر کدام جمله مجهول است؟ آن را به شیوه امروزی مجهول کنید.

«بونصر را بگوی که امروز درستم و در این دو سه روز بار داده آید که هلت و تب، تمامی زایل شد.»

۱۴۰. با توجه به متن به سؤالات پاسخ دهید.

(شبه‌نهایی ۱۴۰۳)

«گفت: بونصر را بگو که امروز درستم و در این دو سه روز، بار داده آید که هلت و تب تمامی زایل شد. من بازگشتم و این چه رفت با بوسهل بگفتم.

سخت، شاد شد و...»

الف) معادل امروز فعل مجهول در متن را بنویسید. ب) نقش دستوری واژه مشخص شده چیست؟

ج) حرف نشانه «را» بعد از «بونصر» بیانگر چه نقش دستوری است؟

۱۴۱. کدام یک از جملات زیر مجهول می‌شوند؟ آن را مجهول کنید.

«حال خلیفه دیگر است که او خداوند ولایت است و خواجه با امیر محمود به غزوها بوده است و من نبوده‌ام و بر من پوشیده است که آن غزوها بر

طریق سنت مصطفی هست یا نه من این نپذیرم و در عهده این نشوم.»

۱۴۲. در عبارت زیر، کدام جملات مجهول هستند؟ آن‌ها را مشخص کنید.

«گفت: چون نامه‌ها گسیل کرده شود تو باز آی که پیغامی است سوی بونصر در بابی، تا داده آید.»

(خرداد ۹۸)

۱۴۳. شکل مجهول فعل جمله «خیاط ماه پیش لباسی زیبا دوخته بود» چگونه است؟

(خرداد ۹۹)

۱۴۴. مجهول جمله «مادر شیر را جوشاند» را بنویسید.

(شهریور ۹۸)

۱۴۵. شکل مجهول فعل جمله «آن‌ها کتاب‌های تازه‌ای می‌خوانند» چگونه است؟

(دی ۹۸)

۱۴۶. شکل مجهول فعل جمله «هلی ماه پیش نامه‌ای برای دوستش فرستاد» چگونه است؟

(خرداد ۹۷)

۱۴۷. شکل مجهول فعل جمله «کودک غذا را می‌خورد» چگونه است؟

(شهریور ۹۷)

۱۴۸. شکل مجهول فعل جمله «هلی نامه صمیمانه‌ای نوشته است.» چگونه است؟

(دی ۹۷)

۱۴۹. شکل معلوم فعل جمله «کتاب‌های درسی نوشته شد.» چگونه است؟

(شهریور ۹۶)

۱۵۰. فعل مشخص شده در عبارت زیر معلوم است یا مجهول؟

«ده تن بر دست سمک کشته گشتند»

پُر تکرار (شهریور ۹۲ و دی ۹۴)

۱۵۱. صورت امروزی فعل مجهول را در جمله زیر بنویسید.

«ده تن بر دست سمک کشته گشتند»

پُر تکرار (شهریور ۹۱، دی ۹۲ و ۹۵ و ۹۶)

۱۵۲. فعل مشخص شده در عبارت زیر معلوم است یا مجهول؟

«گفته آمد که به دلجویی ما می‌آیی»

پُر تکرار (خرداد ۹۲ و شهریور ۹۴)

۱۵۳. کدام یک از عبارات‌های زیر دارای فعل مجهول است؟

□ الف) هیچ خلق آن خواب آشکار نکرد و بنگفت.

□ ب) این سخن گفته آمده است.

۱۵۴. نقش دستوری کلمه مشخص شده دو عبارت زیر را بنویسید.

ب) امیر تیک کوفته شد و پای راست افکار شد.

الف) رقعتی نبشت به امیر و هرچه کرده بود، باز نمود و مرا داد.

۱۵۵. نقش دستوری کلمات مشخص شده را تعیین کنید.

ب) چنان که یک دوال پوست و گوشت بگسست.

الف) تا چاشتگاه به صید مشغول بودند.

ج) برتشت و به زودی به کوشک آمد.

۱۵۶. از ردیف دوم نقش دستوری مناسب را برای موارد مشخص شده انتخاب کنید.

- | | | | |
|---|---|-------|---|
| الف) دیگر روز امیر نامه‌ها فرمود به غزنین | ○ | متمم | ○ |
| ب) چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود. | ○ | مسند | ○ |
| ج) تا نزدیک نماز پیشین از این مهمات فارغ شده بود. | ○ | صفت | ○ |
| د) آغاجی را گفت: کیسه‌ها بیاور. | ○ | مفعول | ○ |

۱۵۷. نقش دستوری درست را از داخل کلمات انتخاب کنید.

الف) خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود. (قید - صفت)

ب) تا خویشتن را ضیعتکی حلال بخرند. (مفعول - متمم)

ج) دعا کرد و گفت: خداوند این سخت نیکو کرد. (صفت اشاره - مفعول)

۱۵۸. با توجه به جمله «امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید.» به سوالات زیر پاسخ دهید.

الف) معادل امروزی «فرود آمد» و «بگردانید» چیست؟

ب) نهاد جمله پایانی چه کسی است؟

ج) نقش دستوری واژه مشخص شده را بنویسید.

۱۵۹. معنی «را» در عبارت زیر چیست؟

ب) بونصر را بگوی

الف) در هر سفری ما را از این بیاورند.

۱۶۰. با توجه به عبارت «تا نزدیک ظهر از این مهمات فارغ شده بود» تفاوت معنایی «مهمات» در این جمله و کاربرد امروزی آن را بنویسید.

۱۶۱. با توجه به متن زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

«یک کیسه به پدر باید داد یک کیسه به پسر، تا خویشتن را ضیعتکی حلال خردند و فراخ‌تر بتوانند زیست و ما حق این نعمت تندرستی که یافتیم، لختی گزارده باشیم.»

الف) در کدام قسمت یک فعل حذف شده است؟ نوع حذف چیست؟

ج) نقش دستوری واژه مشخص شده چیست؟

۱۶۲. با توجه به متن زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

«گفت: زندگانی خداوند دراز باد، من تیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموخته‌ام و اگر وی را یک روز دیده بودم و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدت عمر پیروی او کردم.»

الف) کدام فعل مفهوم «دعا کردن» را می‌رساند؟

ب) زمان فعل مشخص شده را بنویسید.

ج) یک پیوند وابسته‌ساز و یک پیوند همپایه‌ساز در متن بیابید.



پُر تکرار (شهریور ۹۵، خرداد ۹۶، شهریور ۹۷ و خرداد ۹۹)

(ب) هماره جوان بادی و تندرست

(خرداد ۹۸)

(ب) نشیناد بر ماتمم پور سام

پُر تکرار (دی ۹۳ و شهریور ۹۴)

(شهریور ۹۲)

۱۶۳. در کدام یک از گزینه های زیر «فعل دهایی» به کار رفته است؟

الف) هماوردت آمد مشو باز جای

۱۶۴. در کدام یک از گزینه های زیر «فعل دهایی» به کار رفته است؟

الف) مشو هره بر حسن گفتار خویش

۱۶۵. در کدام یک از عبارات زیر فعل دهایی به کار رفته است؟

الف) مشو هره بر حسن گفتار خویش

ب) تو همچو باد بهاری گره گشا می باش

ج) روز وصل دوستداران یاد باد

۱۶۶. نوع فعل زیر را براساس دستور تاریخی مشخص کنید.

«جانان منی که پیش رویت میرام»

قلمرو ادبی

الف آرایه های ادبی

۱۶۷. در عبارات زیر مجاز را مشخص کنید.

الف) پس به کران آب فرود آمدند و خیمه ها و شراع ها زده بودند.

ب) زری که سلطان محمود به غزو از بت خانه ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته آن قاضی همی نستاند؟

۱۶۸. از داخل کمانک آرایه مناسب هر عبارت را انتخاب کنید.

الف) یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر تا خویشتن را ضیعتکی حلال خردند (سجع - جناس)

ب) آنچه دارم از اندک مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است. (تشبیه - استعاره)

(شهریور ۹۶)

۱۶۹. در بیت زیر به غیر از آرایه های «کنایه و واج آرایه» یک آرایه دیگر آن را بنویسید.

«زاغی از آنجا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید»

(خرداد ۹۲)

۱۷۰. در بیت زیر یک کنایه بیابید.

«زاغی از آنجا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید»

۱۷۱. با توجه به بیت «نادره کبکی به جمال تمام / شاهد آن روضه فیروزه فام» به سوال زیر پاسخ دهید.

الف) کدام عبارت در خود یک تشبیه دارد؟ مشبه و مشبه به را مشخص کنید.

ب) کدام واژه ایهام دارد؟ هر دو معنای آن را بنویسید.

۱۷۲. آرایه درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.

الف) هاقبت از خامی خود سوخته رهروی کبک نیاموخته (تشبیه - تضاد)

ب) بازکشید از روش خویش پای در پی او کرد به تقلید جای (کنایه - مجاز)

ب دانش های ادبی و تاریخ ادبیات

۱۷۳. نام نویسنده «تحفة الاحرار» چیست؟

۱۷۴. نظم و نثر بودن آثار زیر را مشخص کنید.

الف) تاریخ بیهقی:

ب) تحفة الاحرار:

۱۷۵. دو بیت زیر از کتاب تحفة الاحرار انتخاب شده، براساس چینش قافیه ابیات زیر مشخص کنید تحفة الاحرار در چه قالبی سروده شده است؟

«زاغی از آنجا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید»

نادره کبکی به جمال تمام شاهد آن روضه فیروزه فام»

ج حفظ شعر

۱۷۶. ابیات زیر را کامل کنید.

الف) _____

ب) هاقبت از خامی خود سوخته

۱۷۷. جاهای خالی را با کلمات مناسب پر کنید.

الف) در پی اش _____ در آن مرغزار

ب) بازکشید از _____ خویش پای

شاهد آن روضه فیروزه فام

رفت برین قاعده روزی _____

در پی او کرد به _____ جای

۱۷۸. مصراع زیر را مرتب کنید.

«کوه - ده - مرزه - مخزن - پنهان»

۱۷۹. مصراع اول «رخت خود از باغ به راغی کشید» را بنویسید.

قلمرو فکری

الف نثر روان

۱۸۰. عبارات زیر را به نثر روان معنی کنید.
(الف) من این [مال] نپذیرم و در عہدہ این نشوم.
(ب) امیر از آن جہان آمدہ بہ خیمہ فرود آمد و جامہ بگردانید.
(ج) امیر مسعود شبگیر برنشست.
(د) وزیر و وبال این چہ بہ کار آید؟
(ه) این مرد بزرگ قلم درنہاد.
(۹۸ خرداد) **پُر تکرار** (دی ۹۲، خرداد ۹۳، دی ۹۸)
۱۸۱. عبارات زیر را به نثر روان معنی کنید.
(الف) امیر مسعود شبگیر برنشست.
(ب) وزیر و وبال این چہ بہ کار آید؟
(ج) این مرد بزرگ قلم درنہاد.
(د) عبارات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) روز دوشنبہ امیر مسعود شبگیر برنشست و بہ کران رود ہیرمند رفت.
(ب) ما حق این نعمت تندرستی کہ یافتیم گزارده باشیم.
(ج) عبارات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) رقعتی نبشت بہ امیر و ہرچہ کردہ بود، باز نمود و مرا داد.
(ب) امیر نیک کوفتہ شد و پای راست افکار شد و ہیچ نماندہ بود از عرقہ شدن.
(د) عبارات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) بتان زرین شکستہ و پارہ کردہ.
(ب) نگویم کہ مرا سخت دریاست نیست.
(ج) شمار آن بہ قیامت مرا باید داد، در عہدہ این نشوم.
(د) عبارات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) تا خویشان را ضیعتکی حلال خرید و فراخ تر بتوانند زیست.
(ب) نبشتہ آمد و بہ توقیع مؤکد گشت و مبشران برفتند.
(د) ابیات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) کرد فرامش رہ و رفتار خویش
(ب) ہا قببت از خامی خود سوختہ
(ج) ماند فرامستزده از کار خویش
(د) رہ روی کبک تیاموختہ
(۹۵ دی) **پُر تکرار** (شہریور ۹۱ و ۹۲)
(دی ۹۵ و شہریور ۹۸) **پُر تکرار**
(شہنہایی ۱۴۰۳)
۱۸۲. عبارات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) کرد فرامش رہ و رفتار خویش
(ب) ہا قببت از خامی خود سوختہ
(ج) ماند فرامستزده از کار خویش
(د) رہ روی کبک تیاموختہ
(۹۵ دی) **پُر تکرار** (شہریور ۹۱ و ۹۲)
(دی ۹۵ و شہریور ۹۸) **پُر تکرار**
(شہنہایی ۱۴۰۳)
۱۸۳. عبارات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) روز دوشنبہ امیر مسعود شبگیر برنشست و بہ کران رود ہیرمند رفت.
(ب) ما حق این نعمت تندرستی کہ یافتیم گزارده باشیم.
(ج) عبارات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) رقعتی نبشت بہ امیر و ہرچہ کردہ بود، باز نمود و مرا داد.
(ب) امیر نیک کوفتہ شد و پای راست افکار شد و ہیچ نماندہ بود از عرقہ شدن.
(د) عبارات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) بتان زرین شکستہ و پارہ کردہ.
(ب) نگویم کہ مرا سخت دریاست نیست.
(ج) شمار آن بہ قیامت مرا باید داد، در عہدہ این نشوم.
(د) عبارات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) تا خویشان را ضیعتکی حلال خرید و فراخ تر بتوانند زیست.
(ب) نبشتہ آمد و بہ توقیع مؤکد گشت و مبشران برفتند.
(د) ابیات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) کرد فرامش رہ و رفتار خویش
(ب) ہا قببت از خامی خود سوختہ
(ج) ماند فرامستزده از کار خویش
(د) رہ روی کبک تیاموختہ
(۹۵ دی) **پُر تکرار** (شہریور ۹۱ و ۹۲)
(دی ۹۵ و شہریور ۹۸) **پُر تکرار**
(شہنہایی ۱۴۰۳)
۱۸۴. عبارات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) رقعتی نبشت بہ امیر و ہرچہ کردہ بود، باز نمود و مرا داد.
(ب) امیر نیک کوفتہ شد و پای راست افکار شد و ہیچ نماندہ بود از عرقہ شدن.
(د) عبارات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) بتان زرین شکستہ و پارہ کردہ.
(ب) نگویم کہ مرا سخت دریاست نیست.
(ج) شمار آن بہ قیامت مرا باید داد، در عہدہ این نشوم.
(د) عبارات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) تا خویشان را ضیعتکی حلال خرید و فراخ تر بتوانند زیست.
(ب) نبشتہ آمد و بہ توقیع مؤکد گشت و مبشران برفتند.
(د) ابیات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) کرد فرامش رہ و رفتار خویش
(ب) ہا قببت از خامی خود سوختہ
(ج) ماند فرامستزده از کار خویش
(د) رہ روی کبک تیاموختہ
(۹۵ دی) **پُر تکرار** (شہریور ۹۱ و ۹۲)
(دی ۹۵ و شہریور ۹۸) **پُر تکرار**
(شہنہایی ۱۴۰۳)
۱۸۵. عبارات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) تا خویشان را ضیعتکی حلال خرید و فراخ تر بتوانند زیست.
(ب) نبشتہ آمد و بہ توقیع مؤکد گشت و مبشران برفتند.
(د) ابیات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) کرد فرامش رہ و رفتار خویش
(ب) ہا قببت از خامی خود سوختہ
(ج) ماند فرامستزده از کار خویش
(د) رہ روی کبک تیاموختہ
(۹۵ دی) **پُر تکرار** (شہریور ۹۱ و ۹۲)
(دی ۹۵ و شہریور ۹۸) **پُر تکرار**
(شہنہایی ۱۴۰۳)
۱۸۶. ابیات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) کرد فرامش رہ و رفتار خویش
(ب) ہا قببت از خامی خود سوختہ
(ج) ماند فرامستزده از کار خویش
(د) رہ روی کبک تیاموختہ
(۹۵ دی) **پُر تکرار** (شہریور ۹۱ و ۹۲)
(دی ۹۵ و شہریور ۹۸) **پُر تکرار**
(شہنہایی ۱۴۰۳)
۱۸۷. عبارات زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) کرد فرامش رہ و رفتار خویش
(ب) ہا قببت از خامی خود سوختہ
(ج) ماند فرامستزده از کار خویش
(د) رہ روی کبک تیاموختہ
(۹۵ دی) **پُر تکرار** (شہریور ۹۱ و ۹۲)
(دی ۹۵ و شہریور ۹۸) **پُر تکرار**
(شہنہایی ۱۴۰۳)
۱۸۸. بیت و مصراع‌های زیر را بہ نثر روان معنی کنید.
(الف) ہم حرکاتش متناسب بہ ہم ہم خطواتش متقارب بہ ہم
(ب) بر قدم او قدمی می کشید
(ج) ماند فرامستزده از کار خویش
(۹۹ خرداد) **پُر تکرار** (شہریور ۹۰)
(شہریور ۹۰) **پُر تکرار** (شہریور ۹۳ و دی ۹۸)
۱۸۹. «قلم درنہادن» با توجہ بہ عبارت «این مرد بزرگ و دبیر کافی بہ نشاط قلم درنہاد» بہ چہ معناست؟
(۹۹ خرداد) **پُر تکرار** (شہریور ۹۰)
۱۹۰. منظور از قسمت مشخص شدہ در متن زیر چیست؟
«قیامت سخت نزدیک است حساب این نتوانم داد و نگویم کہ مرا سخت دریاست نیست».
(۹۹ خرداد) **پُر تکرار** (شہریور ۹۰)
۱۹۱. با توجہ بہ عبارت «امیر نامہ‌ها فرمود بہ عزیزین و مثال داد تا ہزار ہزار درم بہ مستحقان و درویشان دہند»، بہ سؤالات پاسخ دہید.
(الف) «مثال داد» بہ چہ معنایی است؟
(ب) معادل امروزی «ہزار ہزار» را بنویسید.
(شہریور ۹۰) **پُر تکرار** (شہریور ۹۳)
۱۹۲. در عبارت زیر منظور از «نماز پیشین» چیست؟
«تا نزدیک نماز پیشین، از این مہمات فارغ شدہ بود».
(شہریور ۹۰) **پُر تکرار** (دی ۹۵)
۱۹۳. عبارت «نگویم کہ مرا سخت دریاست نیست» چہ مفہومی دارد؟
(دی ۹۵) **پُر تکرار** (دی ۹۵ و ۹۷)
۱۹۴. بونصر مشکان چہ نوع نامہ‌هایی را با توجہ بہ عبارت زیر برای امیر مسعود می فرستادہ؟
«بونصر نامہ‌های رسیدہ را بہ خط خویش نکت بیرون می آورد و از بسیاری نکت چیزی کہ در او کراہیتی نبود می فرستاد فرود سرای»
(شہریور ۹۰) **پُر تکرار** (شہریور ۹۳)
۱۹۵. با توجہ بہ عبارت زیر دلیل اصلی خودداری قاصی بست از پذیرفتن ہدایای امیر چہ بود؟
«خواجہ با امیر محمود بہ خزوہا بودہ است و من نبودہ‌ام و بر من پوشیدہ است کہ آن خزوہا بر طریق سنت معطفی هست یا نہ. من این نپذیرم»
(۹۶ خرداد) **پُر تکرار** (شہریور ۹۳ و دی ۹۸)



(شهریور ۹۷)

۱۹۶. در عبارت «آنچه دارم از اندک‌مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»
الف) منظور نویسنده از «حطام دنیا» چیست؟
ب) گوینده عبارت از چه فضیلتی برخوردار است؟

(دی ۹۴)

۱۹۷. در عبارت زیر، منظور از «شما دو تن» چه کسانی هستند؟
«بوتصر گفت: لَه دَر کَمَا؛ بزرگا که شما دو تنید» و بگریست و ایشان را بازگردانید.

پُر تکرار (شهریور ۹۵ و دی ۹۷)

۱۹۸. استدلال پسر قاضی بست برای نپذیرفتن هدایا با توجه به عبارت زیر چه بود؟
«گفت: من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموخته‌ام. من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آنچه دارم از اندک‌مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است.»

(ریاضی ۸۲)

۱۹۹. هدف از به‌جا آوردن تدابیر زیر با توجه به داستان «قاضی بست» بیهقی چه بوده است؟
«یافتیم خانه تاریک کرده و پرده‌های کتان آویخته و تر کرده و امیر را یافتیم آنجا بر زبیر تخت نشسته، پیراهن توی، مخنقه در گردن، همدی همه کافور، و بوالعلای طبیب آنجا زیر تخت نشسته دیدم.»

(تجربی ۹۱)

- الف) تخفیف میزان تب و اعتدال دمای بدن امیر
 - ب) آماده کردن امیر جهت جراحی و شکافتن جراحات
 - ج) مساعد کردن محیط برای اقدام به زخم‌بندی
 - د) کاهش خشم امیر و ایجاد مکانی مناسب جهت آرامش روانی وی
۲۰۰. دلیل پرهیز از تنعم و هدم پذیرش صله، در کدام عبارت متفاوت است؟
- الف) چون به آنچه دارم و اندک است قانعم، وزر و وبال این چه به کار آید؟
 - ب) به زندگی درویشانه قناعت کرده بود نه از بخل بلکه از آن جهت که به بیشتر از آن احتیاج نداشت.
 - ج) آنچه دارم از اندک‌مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.
 - د) بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم و در عهده این نشوم.

(شبه‌نهایی ۱۴۰۳)

۲۰۱. مفهوم قسمت مشخص شده را بنویسید.

«امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید.»

(تجربی ۸۳)

۲۰۲. با توجه به عبارت زیر «بوتصر» از چه چیزی شگفت‌زده شده است؟
«ای سبحان الله زری که سلطان محمود به عزو از بت‌خانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین می‌روا دارد ستن، آن قاضی همی نستاند؟!»

- الف) عدم شبهه در مطابقت غزوها بر سنت پیامبر اسلام
- ب) خودداری بوالحسن بولانی از قبول طلاهای اهدایی امیرمسعود
- ج) عدم تردید امیرالمؤمنین در اخذ و مصرف طلاهای اهدایی امیرمسعود
- د) بی‌غلو و غش بودن طلاهایی که سلطان محمود از جنگ با کفار به دست آورده بود.

۲۰۳. با توجه به عبارت «آنچه دارم از اندک‌مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است» به سؤالات زیر پاسخ دهید.

الف) «کفایت» در این عبارت به چه معنی به کار رفته است؟
ب) گوینده این عبارت دارای کدام فضیلت اخلاقی است؟

۲۰۴. با توجه به عبارت «این مرد بزرگ و دبیر کافی به نشاط قلم در نهاد و تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمات فارغ شده بود» به سؤالات پاسخ دهید.

الف) این عبارت درباره کدام شخصیت داستان قاضی بست است؟

ب) کدام واژه در این عبارت در معنی «کاتب و نویسنده» به کار رفته است؟

۲۰۵. با توجه به عبارت «گفت: من هیچ مستحق شناسم در بست که زر به ایشان توان داد و مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر برد و شمار آن به

قیامت مرا باید داد؟!» چرا قاضی بست قبول نمی‌کند طلاها را به مستحقان شهر بست دهد؟ (دو دلیل بیاورید.)

(شهریور ۹۴)

۲۰۶. مفهوم مصراع اول بیت «هاقبت از خامی خود سوخته / رهروی کبک نیاموخته» چیست؟

(دی ۹۱)

۲۰۷. در بیت زیر «خامی» و «سوخته» هر کدام برای بیان چه مفهومی به کار رفته است؟

«هاقبت از خامی خود سوخته رهروی کبک نیاموخته»

(شهریور ۹۵)

۲۰۸. کنایه به کار رفته در مصراع اول بیت زیر چه مفهومی دارد؟

«بازکشید از روش خویشش پای در پی او کرد به تقلید جای»

(خرداد ۹۸)

۲۰۹. «زاغ» در بیت «هاقبت از خامی خود سوخته / رهروی کبک نیاموخته» نماد چگونه انسان‌هایی است؟

- الف) مقلد
- ب) نوآور
- ج) عادی
- د) موفق

۲۱۰. بیت «بر قدم او قدمی می‌کشید / وز قلم او رقمی می‌کشید» با کدام مقوله فرهنگی عصر ما ارتباط دارد؟
پُر تکرار (دی ۹۲ و ۹۳، شهریور ۹۳، دی ۹۷ و ۹۸ و خرداد ۹۹)

(خرداد ۹۰)

۲۱۱. پیام داستان زاغ و کبک با کدام مقوله فرهنگی عصر ما ارتباط دارد؟

پُر تکرار (شهریور و دی ۹۶)

۲۱۲. کدام مورد در مفهوم «تقلید کردن» نیست؟

- الف) وز قلم او رقمی می‌کشید
- ب) رفت به شاگردی رفتار او
- ج) بازکشید از روش خویش پای
- د) بر قدم او قدمی می‌کشید

بخش دوم

پاسخ نامه



پاسخ سؤالات درس ۲

۱۱۷. الف مهرشده، امضاشده ب آشوب

۱۱۸. سریع، آسان

۱۱۹. الف قصر، کاخ ب نزدیک ظهر ج سایه‌بان

توجه: همان‌طور که پیشتر هم گفتیم در مواردی که واژه چند معنی مترادف دارد، نوشتن یک معنی کافی است.

۱۲۰. الف مجروح ب امضا

۱۲۱. سوار شدن ← برنشستن / آسان ← خیرخیر / عذاب ← وبال

۱۲۲. الف فرود سرای ب خیل‌تاش

۱۲۳. الف نادرست (امثال داد) یعنی امر کرد ب درست

۱۲۴. الف دامنه سبز کوه، صحرا (کنریک مورد کافحه است) ب زیبارو، محبوب (کنریک مورد کافحه است)

۱۲۵. الف باغ، گلزار (کنریک مورد کافحه است) ب نزدیک به هم، در کنار هم (کنریک مورد کافحه است)

۱۲۶. آسایش، آسودگی

۱۲۷. گزینۀ «د»

۱۲۸. در عبارت «الف» «محبوب» به معنی «پنهان» است و در عبارت «ب» به معنی «با شرم و حیا».

۱۲۹. الف تودزی ← توزی ب هشم ← حشم

۱۳۰. الف خاست (بانگ و سروصدا بلند شد) ب سوری (صور) به معنی «بوق» است و مناسب عبارت نیست.

۱۳۱. الف گزارده (گزارده باشیم) یعنی ادا کنیم و «گذارده باشیم» یعنی قرار دهیم! با توجه به عبارت و مخصوصاً کلمه «حق» - که ادا کردنی است - «گذارده» درست است. ب فراغ (فراق) به معنی «جدایی» مناسب بیت نیست.

۱۳۲. روزه فیروزه‌فام ← روضه فیروزه‌فام («روزه» یکی از آیین‌های دینی است و ارتباطی به «فیروزه‌فام» ندارد) / سرسام و حدیان ← سرسام و هذیان / وذر و گناه ← وزر و گناه

۱۳۳. طبیعت ← ضیعت / خوردۀ زر ← خردۀ زر / هطام ← حطام / صلت ← صلت

۱۳۴. گزینۀ «ج». مخنقه و عقد هر دو به معنی «گردن‌بند» است. «عارضه» به معنی «حادثه و بیماری» و گراهیت به معنی «ناپسندی» است.

۱۳۵. «رقعت» در معنی «یادداشت» است، بنابراین با «نامه»، دوات و توقیع (= امضا کردن) رابطه معنایی تناسب دارد. البته «رقعت» به معنی «نامه» هم هست و در این معنی رابطه معنایی «ترادف» با «نامه» دارد.

۱۳۶. الف کتاب خوانده می‌شود. ب کتاب خوانده خواهد شد.

یادآوری: در ایستگاه زبانی این درس خواندیم که در فرایند

مجهول‌سازی از مصدر «شدن» مطابق زمان فعل معلوم، فعل می‌سازیم.

در عبارت «الف» فعل جمله «می‌خواند» مضارع اخباری است و مضارع اخباری از مصدر «شدن»، «می‌شود» است. در عبارت «ب» فعل جمله «خواهد خواند» آینده است و بنابراین باید از مصدر «شدن» آینده بسازیم: خواهد شد.

۱۳۷. در فرایند مجهول‌سازی: ① مفعول به جای نهاد می‌نشیند ← ایشان

بازگردانید ② از فعل جمله، صفت مفعولی می‌سازیم ← ایشان بازگردانیده ③ از

مصدر «شدن» مطابق زمان فعل معلوم، فعل می‌سازیم ← ایشان بازگردانیده شدند.

۱۰۲. الف چنگ (از قرینۀ «ساقی» و همین‌طور «گوش کردن» می‌توان به واژه درست پی برد). ب دغل («سیم دغل» یعنی پول تقلبی که به قول سعدی باعث شرمساری و آبروریزی است).

۱۰۳. الف نشر ← نصر («نصر» به معنی «پیروزی» است و از قرینۀ «ظفر» می‌شد به پاسخ درست رسید) ب تبع ← طبع (طبع به معنی «سرشت و طبیعت» است و «تلون طبع» یعنی دلدلی مزاج بودن). ج ذنخلان ← زنخلان

۱۰۴. پیوند وابسته‌ساز ← «که» در «کارام» / پیوند همپایه‌ساز: «و» در مصراع دوم که میان دو جمله آمده است.

۱۰۵. پیوند وابسته‌ساز ← «ب» ← «چون» (= وقتی که) / پیوند همپایه‌ساز ← «ج» ← ولیکن

نکته: «چون» به معنی «مثل»، از نظر دستور زبان حرف اضافه است و «چون» به معنی «وقتی که» و «زیرا» پیوند وابسته‌ساز است. در بیت «الف» واژه «چون» به معنی «مثل» به کار رفته و بنابراین حرف اضافه است نه پیوند وابسته‌ساز.

۱۰۶. گزینۀ «ب». فعل «شد» در صورت سؤال به معنی «رفت» است و در گزینۀ «ب» نیز به معنی «رفت» است: بر باد رفت آنچه رفت هیهات. در سایر گزینه‌ها فعل «شد» در معنی رایج خود به کار رفته و اسنادی است.

۱۰۷. الف تضمن ب تناسب ج تضاد د ترادف

۱۰۸. از طریق قرار گرفتن این واژه در جمله: واژه «دست» در مصراع اول به معنی «نوع» است و اگر بخواهیم از طریق تناسب با «سر» و «پا» معنی آن را بفهمیم دچار اشتباه می‌شویم: زیرا «دست» در معنی «نوع» تناسبی با سر و پا ندارد.

۱۰۹. «تند» در این بیت به معنی «بداخلاق» به کار رفته و از طریق رابطه معنایی «ترادف» با «بدخو» به معنی آن پی می‌بریم.

۱۱۰. واژه «ضحاک» در مصراع اول به معنی «خندان» و در مصراع دوم در معنی شخصیت اسطوره‌ای ظالم در شاهنامه به کار رفته، پس این دو واژه جناس تام ساخته‌اند.

۱۱۱. مشبه: تو / ادات تشبیه: همچو / مشبه‌به: کعبه / وجه شبه: عزیز بودن

۱۱۲. در این بیت «وجه شبه» حذف شده است: مشبه: کنار من / مشبه‌به: دجله / ادات تشبیه: چو / وجه شبه: پر آب بودن وجه شبه بوده که حذف شده است.

۱۱۳. الف مجاز («آهن» مجاز از لباس آهنین یا زره است). ب تضاد («درد» و «درمان» و نیز «زخم» و «مرهم» تضاد دارند). ج کنایه (پای در گل مانند کنایه از گرفتار شدن است و «در خواب دیدن» هم کنایه از هرگز ندیدن است).

۱۱۴. مفهوم مشترک هر دو بیت توصیه به تلاش و کوشش برای کسب رزق و روزی است. (معنی بیت «الف»: سنگ آسیا با حرکت و چرخیدن این نکته را تلقین می‌کند که بدون تلاش و حرکت روزی به دست نمی‌آید).

۱۱۵. گزینۀ «الف». در بیت صورت سؤال سخن از تلاش نکردن برای روزی است. در بیت «الف» نیز شاعر همین توصیه را دارد و معتقد است کسی که اساساً حتی طلب روزی نمی‌کند و دهان به این درخواست باز نمی‌کند، رزق و روزی بیشتری نصیبش می‌شود.

بررسی سایر گزینه‌ها: ب توصیه به برابر کردن دخل و خرج ج رضایت داشتن به رزق مقدر

۱۱۶. الف نصیحت ناشنوی ب خوداتکایی ج نیکی به دیگران

۱۵۴. الف) متمم ← (مرا داد: به من داد.) ب) کلمه «نیک» به معنی «بسیار» و قید است.

۱۵۵. الف) متمم («تا» در این عبارت حرف اضافه است.) ب) نهاد (چه چیزی بگسست؟ ← پوست) ج) قید («به» در «به زودی» پیشوند است نه حرف اضافه.)

نکته: برای یافتن نهاد به نکات زیر توجه کنید:

- ۱) نهاد اول شخص مفرد، همیشه «من» است: من به دبیرستان نرفتم.
- ۲) نهاد دوم شخص مفرد، همیشه «تو» است: تو به دبیرستان نرفتی.
- ۳) نهاد اول شخص جمع، در اغلب موارد «ما» است: ما به دبیرستان نرفتیم.
- ۴) نهاد دوم شخص جمع، در اغلب موارد «شما» است: شما به دبیرستان نرفتید.
- ۵) برای پیدا کردن نهاد سوم شخص مفرد و سوم شخص جمع، از فعل جمله، سؤال «چه کسی / چه چیزی» یا «چه کسانی / چه چیزهایی» را می‌پرسیم، جواب سؤال، نهاد است: چنان که یک دوال گوشت بگسست ← چه چیزی بگسست؟ ← پوست ← نهاد

۱۵۶. الف) صفت ب) مفعول ج) مسند د) متمم

نکته: در عبارت «الف» گروه «دیگر روز» قید است، هسته این گروه «روز» است. می‌دانیم که به هنگام تعیین نقش دستوری، نقش اصلی را یا به کل گروه می‌دهیم (دیگر روز) یا اگر قرار باشد نقش را فقط به یک کلمه بدهیم، آن یک کلمه باید هسته گروه باشد (= روز). سایر واژگان گروه وابسته هستند. «دیگر» وابسته گروه از نوع صفت است.

۱۵۷. الف) قید ب) متمم (خویشتن را ← برای خویشتن) ج) مفعول (خداوند، این [را] سخت نیکو (= قید) کرد.)

نکته: صفت‌های پیشین مثل صفت اشاره (این، آن، همین...)، پرشی (کدام، چند...)، عالی (بهترین...)، مبهم (همه، فلان...)، صفت شمارشی اصلی (یک، دو...) و صفت شمارشی ترتیبی (اولین، دومین...) اگر در گروه تنها بیایند، دیگر از صفت بودن ساقط می‌شوند و نقش اصلی می‌گیرند: کدام لیوان را شکستی؟ کدام را شکستی؟
صفت برای کلمه لیوان هسته گروه و مفعول

۱۵۸. الف) وارد شد یا رفت - عوض کرد ب) نهاد این جمله مانند جمله قبل «او» است که حذف شده و مرجع او «امیر» است. ج) مفعول (امیر، جامه را بگردانید.)

۱۵۹. الف) برای (در هر سفری برای ما از این بیاورند) ب) به (به بونصر بگوی) ج) و (و هر دو را بیاورند) د) و (و هر دو را بیاورند)
۱۶۰. در این جمله «مهمات» به معنی امور مهم و خطیر به کار رفته اما امروزه این واژه به معنی «ابزار جنگی» به کار می‌رود.

۱۶۱. الف) یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر [باید داد] به قرینه لفظی حذف شده است. ب) «ک» در «ضعیتک» نشانه تصغیر و کوچکی است. ج) قید

۱۶۲. الف) در جمله «زندگانی خداوند دراز باد» فعل «باد» دعایی از «بود» است. ب) آموخته‌ام: ماضی نقلی ج) پیوند وابسته ساز: که - پیوند همپایه ساز: «و» در «این سخن گفت و علم از وی آموخته‌ام»

۱۶۳. گزینه «ب» فعل «بادی» دعایی است. این فعل امروزه نیز در جملاتی همچون «عید مبارک باد» یا «ایام تسلیت باد» همچنان به کار می‌رود.

۱۶۴. گزینه «ب» «نشیناد» فعل دعایی از «نشستن» است. این مصراع است که فردوسی از زبان رستم می‌گوید: آنگاه که رستم متوجه می‌شود آن کسی را که کمر بر کشتنش بسته، فرزندش، سهراب است: در این مصراع در واقع رستم در حال نفرین کردن خودش است!

۱۶۵. گزینه «ج» فعل «باد» همان طور که پیشتر هم اشاره شد، دعایی است.

۱۳۸. نامه نوشته آمد (یا: نامه نوشته گشت).

یادآوری: در گذشته برای مجهول سازی، علاوه بر فعل کمکی «شدن» گاهی از فعل کمکی «آمدن» یا «گشتن» استفاده می‌کردند.

۱۳۹. جمله «در این دو سه روز بار داده آید» مجهول است. هم صفت مفعولی دارد (= داده) و هم مطابق زمان قدیم، از فعل کمکی «آید» برای مجهول سازی استفاده شده است. صورت امروزی مجهول این جمله چنین است: در این دو سه روز بار داده شود.

۱۴۰. الف) داده آید ← داده شود. / ب) قید / ج) متمم («را» در «بونصر را بگو» به معنی «به بونصر بگو» است پس نشانه نقش متمم است.)

۱۴۱. فقط جمله «من این نپذیرم» پتانسیل مجهول شدن دارد: زیرا همان طور که در ایستگاه زبانی گفتیم فقط فعل‌هایی که مفعول می‌پذیرند مجهول می‌شوند در این عبارت فقط فعل «نپذیرم» مفعول‌پذیر و بنابراین مجهول‌شدنی است: من این نپذیرم ← این پذیرفته نشود.

۱۴۲. دو جمله در این عبارت مجهول هستند: ۱) نامه‌ها گسیل کرده شود. ۲) داده آید.

نکته: هنگامی که در جست‌وجوی جمله مجهول هستید فقط به دو نکته توجه کنید: ۱) حتماً در ساختمان فعل، صفت مفعولی (بن ماضی +ه) به کار رفته باشد. ۲) پس از صفت مفعولی در ساختمان فعل، فعل کمکی از یکی از مصدرهای «شدن، آمدن و گشتن» به کار رفته باشد. ۱۴۳. دوخته شده بود.

یادآوری: گفتیم به هنگام مجهول سازی ابتدا از فعل جمله، صفت مفعولی می‌سازیم (در این مثال چون فعل معلوم، ماضی بعید است، خودش صفت مفعولی دارد: دوخته) سپس مطابق زمان فعل معلوم، از مصدر «شدن» فعل می‌سازیم و به صفت مفعولی اضافه می‌کنیم. از آنجایی که زمان فعل معلوم (= دوخته بود) ماضی بعید است، از مصدر «شدن» باید ماضی بعید بسازیم: شده بود ← دوخته شده بود

- ۱۴۴. شیر جوشانده شد.
- ۱۴۵. خواننده می‌شوند.
- ۱۴۶. فرستاده شد.
- ۱۴۷. خورده می‌شود.
- ۱۴۸. نوشته شده است.
- ۱۴۹. نوشتند.

یادآوری: این سؤال برعکس سؤالات قبل است و از دانش آموز خواسته شده که فعل معلوم را از دل فعل مجهول بیرون بکشد. خوب باید مهندسی معکوس کنیم! «شد» ماضی ساده است، پس فعل معلوم هم باید ماضی ساده باشد. در فعل مجهول، صفت مفعولی از «نوشتن» آمده، پس باید یک فعل ماضی ساده از مصدر «نوشتن» بسازیم. حال اگر نهاد را جمع فرض کنیم (که باید جمع هم فرض کنیم، چون «کتاب‌های» درسی را یک نفر نمی‌نویسد) می‌شود: «نوشتند».

۱۵۰. «گشته گشتند» مجهول است، منتها همان طور که گفتیم در قدیم گاهی به جای فعل کمکی «شدن» در مجهول از مصدر «گشتن» و «آمدن» نیز استفاده می‌شده است.

۱۵۱. گشته شدند.

۱۵۲. مجهول (به شکل و سبک قدیم و به جای «گفته شد»، «گفته آمد» به کار رفته است.)

۱۵۳. گزینه «ب» فعل «گفته آمده است» مجهول به سبک قدیم است. (معادل امروزی: گفته شده است)

۱۸۶. الف راه و روش خود را فراموش کرد و از کارش زیان دید.
- ب. سرانجام از خامی و نادانی (بی تجربگی) خود ضرر دید و راه رفتن کبک را هم یاد نگرفت.
۱۸۷. ناگهان متوجه شدند که به علت تلاطم و طغیان آب، کشتی از آب پر شد و شروع به غرق شدن و شکستن کرد.
۱۸۸. الف هم حرکاتش با هم هماهنگ بود و هم قدم‌هایش به هم نزدیک بود.
- ب. بر جای پای کبک قدم می گذاشت (یا: از راه رفتن کبک تقلید می کرد).
- ج. از کار خود زیان دید.
۱۸۹. شروع کردن به نوشتن.
۱۹۰. به آن نیاز نیست، ضروری نیست.
۱۹۱. الف دستور داد ب. یک میلیون.
۱۹۲. نماز ظهر.
۱۹۳. نمی‌گوییم که نیازمند نیستیم.
۱۹۴. نامه‌هایی که در آن مطلب ناپسندی نبود.
۱۹۵. نمی‌دانست لشکرکشی‌های سلطان محمود (به هند) و به‌دست آوردن غنایم به شیوه و روش پیامبر و از روی عدل و انصاف بوده است یا نه (تردید در شرعی و حلال بودن آن اموال و ترس از حسابرسی روز قیامت).
۱۹۶. الف ثروت ناچیز دنیا ب. قانع بودن (حریص و افزون طلب نیست).
۱۹۷. قاضی و پسرش.
۱۹۸. قانع بودن ب. ترس از پرسش و توقف روز قیامت.
۱۹۹. گزینه «الف».
۲۰۰. گزینه «د». در گزینه «د» بیشتر بر حلال و حرام بودن و مسائل دینی تأکید شده ولی در سایر گزینه‌ها سخن از قناعت و نداشتن حرص و طمع است.
۲۰۱. از مرگ نجات یافتن.
۲۰۲. گزینه «ب». تمام تعجب بونصر از این است که چرا قاضی ابوالحسن بولانی از پذیرش طلاها سر باز می‌زند.
۲۰۳. الف کافی ب. قناعت ۲۰۴. الف بونصر ب. دبیر.
۲۰۵. ۱ به این دلیل که مستحقی نمی‌شناخت. ۲ دوم اینکه گفت: چرا طلا را کس دیگری ببرد ولی حساب و کتابش را من پس بدهم؟
۲۰۶. به علت بی تجربگی زیان دید.
۲۰۷. خامی: بی تجربگی / سوخته: زیان دیده.
۲۰۸. ترک کردن یا منصرف شدن.
۲۰۹. گزینه «الف». مقلد.
۲۱۰. تقلید کورکورانه یا خودباختگی.
۲۱۱. تقلید کورکورانه از غرب یا هر پاسخ مناسب دیگر.
۲۱۲. گزینه «ج». در این گزینه فقط عنوان شده که او روش خود را کنار گذاشت و سخنی از تقلید نیست. در گزینه «الف» از قلم کسی رقم می‌کشید» در گزینه «ب» به شاگردی رفتار کسی رفتن» و در گزینه «د» «بر قدم کسی قدم کشیدن» همگی کنایه از تقلید کردن است.
۲۱۳. فرمان داد: مثال داد ← «ج» / سوار اسب شد: برنشست ← «الف» / نامه کوتاه: رقع ← «ب».
۲۱۴. الف حشم (فرمان آن گونه بود که علی باید اولیا و حشم (= خدمتکاران) و لشکر را بفرستد). ب ضیعت («مخنقه» به معنی «گردنبند» مناسب این عبارت نیست).

۱۶۶. «میرام» فعل دعایی از «مردن» است.

۱۶۷. الف «آب» مجاز از رودخانه ب «شمشیر» مجاز از جنگ.

۱۶۸. الف سجع (یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر) ب استعاره (معنی لغوی «حطام» گیاه خشک شده است که معمولاً در معنی استعاری مال دنیوی به کار می‌رود).

یادآوری: سال گذشته خواندید که به آخرین واژه غیر تکراری در پایان

دو جمله که یکی از سه هماهنگی زیر را داشته باشند سجع می‌گویند:

۱ دو واژه در وزن یکسان باشند: دین بی‌مُلک، ضایع است و مُلک بی‌دین، باطل.

۲ دو واژه فقط در حروف پایانی یکسانی باشند: مُمد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات.

۳ دو واژه هم در حروف پایانی و هم در وزن هماهنگ هستند: یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر.

۱۶۹. جناس (زاغ و باغ - فراغ و راغ - باغ و راغ)

۱۷۰. «رخت به جایی کشیدن» کنایه از نقل مکان کردن به آنجاست.

۱۷۱. الف در «روضه فیروزه‌فام» تشبیه به کار رفته است: «روضه» مشبّه و «فیروزه» مشبّه‌به است. ب کلمه «شاهد» با دو معنی در بیت قابل قبول است: ۱ زیبارو ۲ مشاهده‌کننده

۱۷۲. الف تضاد (خامی و سوخته) ب کنایه (پای کشیدن از چیزی کنایه از ترک کردن آن چیز است).

۱۷۳. جامی ۱۷۴. الف نثر ب نظم

۱۷۵. مثنوی (در قالب مثنوی هر بیت قافیه (و ردیف) جداگانه دارد، آن چنان که در این دو بیت هم همین گونه است).

۱۷۶. الف نادره کبکی به جمال تمام ب رهروی کبک نیاموخته

۱۷۷. الف القصه - سه‌چار ب روش - تقلید

۱۷۸. عرضه ده مخزن پنهان کوه

۱۷۹. زاغی از آنجا که فراغی گزید

۱۸۰. الف من این مال را قبول نمی‌کنم و مسئولیت آن را نمی‌پذیرم.

ب امیر از مرگ نجات یافته به خیمه آمد و لباس‌هایش را عوض کرد.

۱۸۱. الف امیر مسعود صبح زود سوار بر اسب شد. ب گناه و عذاب این

برای من چه ارزشی دارد؟ (یا: سنگینی بار این گناه برای من هیچ ارزشی ندارد). ج این مرد بزرگ شروع به نوشتن کرد.

۱۸۲. الف روز دوشنبه امیر مسعود صبح زود سوار بر اسب شد و به ساحل رود هیرمند رفت. ب ما شکر این نعمت سلامتی را که دوباره به‌دست آوردیم ادا کرده باشیم (به جا آورده باشیم).

۱۸۳. الف نامه‌ای برای امیر نوشت و هر کاری که انجام داده بود برایش شرح داد و نامه را به من داد. ب امیر بسیار صدمه دید و پای راستش زخمی شد و نزدیک بود غرق شود.

۱۸۴. الف بت‌های طلایی را به سگه (شمش) تبدیل کرده است. ب نمی‌گوییم که به آن‌ها نیاز ندارم. ج من باید در قیامت جوابگوی آن باشم، مسئولیت آن را به عهده نمی‌گیرم.

۱۸۵. الف تا برای خود زمین زراعتی کوچک حلالی بخرند و بتوانند بهتر و راحت‌تر زندگی کنند. ب [نامه‌ها] نوشته شد و با امضا تأیید شد و نامه‌رسانان رفتند.

۲۳۱. الف قولان ← قولان ب صد ← صد (= بند و مانع)
 ۲۳۲. الف خوارزمشاهی ← خوارزمشاهی ب غالب ← قالب

توجه: به واژه‌هایی که تلفظ یکسان، اما معنایی متفاوت دارند، واژگان «هم‌آوا» گفته می‌شود. این واژگان از نظر املائی بسیار حائز اهمیت هستند، بنابراین به هنگام مطالعه املائی دروس، به این واژه‌ها بیشتر توجه کنید. مانند: غالب - قالب / صد - سد / صواب - ثواب و...

۲۳۳. الف قید (=قرص خورشید [=نهاد])، سینه‌مالان [= بیان حالت = قید] نهران می‌گشت. ب نهاد (بیت به شیوه بلاغی بیان شده است و نهاد در مصراع دوم آمده: تن... ز هر سو بر سواری غلت می‌خورد.)
 ۲۳۴. گرد بر گردش ← مفعول (لشکر چه چیزی را گرفتند؟ ← گرد بر گردش را گرفتند.) / کشتی: متمم

نکته: اغلب ادات تشبیه، در علم دستور زبان، حرف اضافه هستند و بنابراین گروه بعد از آن‌ها متمم است. بنابراین کلماتی همچون «مثل، مانند، همچو، همچون، چو، بسان، به کردار، به مانند، مانند و...» حرف اضافه هستند.

۲۳۵. الف قید ب مفعول (چه چیزی را در خواب می‌دید؟ ← خیال تازه‌ای را در خواب می‌دید.)

یادآوری: هنگام تعیین نقش‌های دستوری، نقش را یا باید به کل گروه یا فقط به هسته بدهیم. بنابراین در جمله «خیال تازه‌ای در خواب می‌دید» چه بگوییم «خیال» مفعول است و چه بگوییم «خیال تازه» مفعول است، هر دو درست است. فقط نباید «تازه» را به تنهایی مفعول قلمداد کنیم. پس یادتان باشد **یا همه یا هسته!**

۲۳۶. الف قید ب مفعول (چه چیزی را بسوزانم؟ ← خانمان‌ها را بسوزانم.)
نکته: نقش دستوری صفت، جزء نقش‌های وابسته است؛ یعنی همیشه یک اسم را توصیف می‌کنند و بدون اسم و تنها در گروه نمی‌توانند حضور داشته باشند. در مصراع «ز آتش هم کمی سوزنده‌تر شد» واژه «کمی» هیچ اسمی را وصف نمی‌کند، بنابراین نمی‌تواند صفت باشد.

۲۳۷. الف مسند ب قید (رود [=نهاد] خروشان [قید] پیش می‌رفت)
نکته: برای یافتن نقش دستوری مسند باید به فعل توجه کرد. اگر فعل اسنادی باشد (است، بود، شد، گشت، گردید...) قطعاً و یقیناً مسند داریم. در صورت مرتب بودن یا مرتب کردن جمله‌ای که فعل اسنادی دارد، گروهی که قبل از فعل اسنادی می‌آید، مسند است و نباید آن را قید بگیریم.
 فروغ خرگه خوارزمشاهی، پنهان می‌گشت
 نهاد مسند فعل اسنادی

۲۳۸. در «الف» فعل «می‌گشت» غیراسنادی و در معنی «جست‌وجو می‌کرد» به کار رفته و در «ب» اسنادی است.

نکته: «گشتن» معانی متعددی دارد، فقط اگر در معنی «شدن» باشد اسنادی است. برخی از معانی «گشتن»:

- چرخیدن: آب حول محور مرکزی می‌گشت.
- گردش کردن: امروز تعطیل بود و حسابی در باغ گشتیم.
- جست‌وجو کردن: تمام اتاقم را گشتم تا تلفنم را پیدا کنم.
- اسنادی، در معنی «شدن»: باران که بارید هوا سرد گشت (= شد).

۲۱۵. الف سور («سور» به معنی «بوق و شیبور» مناسب نیست، بلکه از قرینه «ماتم» می‌توان پی برد که به «سور»، در معنی «جشن» نیاز داریم.) ب فراغ («امن» با «فراغ» به معنی «آسایش» سازگار است نه با «فراق» به معنی «جدایی».)
 ۲۱۶. الف گذاردند ← گذاردند («حق» گزاردنی و ادا کردنی است.)

ب غذا ← قضا
 ۲۱۷. پرسیده آید.

۲۱۸. گزینه «الف». فعل «پوشیده آید» مجهول است که شیوه امروزین آن «پوشیده شود» است.

۲۱۹. گزینه «ب». «شهر» در این بیت مجاز از «مردم شهر» است. «آهن» در بیت «الف» در معنی حقیقی «آهن» به کار رفته است.

۲۲۰. عزم و جزم - درنوردم و نگردم

۲۲۱. مفهوم مشترک این دو بیت این است که همین‌جا و در همین دنیا و پیش از مرگ باید به محاسبه اعمال خود پرداخت (یا هر مفهوم مشابه).

۲۲۲. الف طبع دون از ره تقلید به نیکان نرسد / پای اگر خواب کند چشم نخوانند او را (مفهوم مشترک: تقلید کورکورانه) ب نه آشیانه چو مرغان نه غله چون موران / قناعت صفت و بردباری آیینم (مفهوم مشترک: ستودن خود در قناعت) ج اکنون به داغ صد غم و صد محنتم اسیر / آن مرغ خوشدلی که تو دیدی پرید و رفت (مفهوم مشترک: گذر از وضع مطلوب به نامطلوب).

پاسخ سؤالات درس ۳

۲۲۳. الف اسب ب تاج و کلاه پادشاهان ج سنگین، عظیم
 ۲۲۴. الف عمیق ب شیطان، ابلیس
 ۲۲۵. گزینه «الف» (بادپا)

۲۲۶. الف خرگاه (افسر به معنی تاج و کلاه پادشاهان است.) ب شفق («فلق» به معنی سرخی آسمان هنگام طلوع خورشید است.)

۲۲۷. الف جیوه‌ای ← سیماب‌گون ب قیامت ← رستاخیز
 ج میوه‌دار ← برومند د جیوه ← سیماب

توجه: هنگام حفظ کردن معانی واژگان، گاهی اوقات واژه‌ای در دل توضیحات آن واژه، جداگانه معنی می‌شود، حتماً به آن واژه‌های داخل توضیحات توجه ویژه داشته باشید! مثلاً در واژه‌نامه کتاب درسی و در توضیح واژه «سیماب‌گون»، واژه «سیماب» نیز جداگانه معنی شده است.

۲۲۸. می‌غلطید ← می‌غلطید

توجه: واژه «غلطیدن» دو املائی است و در فرهنگ‌های لغت به صورت «غلطیدن» نیز آمده است. اما حواستان باشد در امتحانات نهایی فقط صورتی از واژه‌های دو املائی مورد قبول است که در کتاب درسی آمده است. پس از نظر امتحان نهایی «غلطیدن» نادرست است؛ زیرا در کتاب درسی «غلطیدن» آمده است.

۲۲۹. خواسته‌ایم ← خواسته‌ایم (= بلند شده‌ایم)

۲۳۰. الف خرد ب ثمره‌ای

نکته: واژه «خوردن» در معنی تناول کردن است و کلماتی که مفهوم «کوچکی» را در خود دارند، همگی بدون «او» نوشته می‌شوند؛ مانند: خردسال، پول خرد، خرده ریزه و...

۲۵۵. در بیت «الف» «باران تیر» اضافه تشبیهی است و «تیر» مشبه و «باران» مشبه به است. در بیت «ب» «بنای زندگی» اضافه تشبیهی است و «زندگی» مشبه و «بنا» مشبه به است.

نکته: در اغلب اضافه‌های تشبیهی ابتدا «مشبه به» و سپس «مشبه» می‌آید:

بنای زندگی - خوناب شفق - زهر اندوه - غول کنکور

مشبه مشبه به مشبه مشبه به مشبه مشبه به مشبه مشبه به

۲۵۶. مشبه: باد پا / مشبه به: کشتی / ادات تشبیه: چو / وجه شبه: در رود افکندن

۲۵۷. الف نور و پرتوهای خورشید به هنگام غروب ب آهسته و آرام

۲۵۸. «برگ» استعاره از سرباز مغول و «شاخه» استعاره از لشکر مغول است.

۲۵۹. الف استعاره (دریای خون استعاره از میدان جنگ است).

ب جناس («روی» و «روز» جناس ناهمسان دارند) ع مجاز (پولاد مجاز از آلات جنگی است).

۲۶۰. الف استعاره («برگ» استعاره از سربازان مغول و «شاخه» استعاره از

لشکر مغول است) واژه «برگ» هر چند دو بار در بیت به کار رفته اما از آنجایی

که تغییر معنایی ندارد «تکرار» محسوب می‌شود نه جناس تام. ب تناقض

(«سد روان» جمع دو امر متضاد است و بنابراین این ترکیب تناقض دارد).

۲۶۱. الف آید و شود (به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود).

ب تازه و پژمرده (یا: وجود و عدم)

یادآوری: در سال گذشته خواندید ارکان سجع، آخرین واژه‌های

غیر تکراری در پایان دو جمله هستند که یکی از هماهنگی‌های زیر را

داشته باشند:

۱ دو کلمه فقط در حروف پایانی یکسان باشند: نوح - فتوح

۲ دو کلمه فقط در وزن یکسان باشند: ضایع - باطل

۳ دو کلمه هم در وزن هم در حروف پایانی یکسان باشند: شود - آید

۲۶۲. استعاره: «ره» در مصراع دوم استعاره از عشق وطن است / کنایه: از

سرچیزی برخاستن ← ترک کردن و کنار گذاشتن چیزی است

۲۶۳. الف «غولان» استعاره از مغولان است. ب «سرها» مجاز از

انسان‌هاست.

۲۶۴. تشبیه اول: مشبه: تو / مشبه به: نخل / ادات تشبیه: چو / وجه شبه: کریم بودن

تشبیه دوم: مشبه: تو / مشبه به: سرو / ادات تشبیه: چو / وجه شبه: آزاد بودن

۲۶۵. چهار - سیاسی و اجتماعی - مشروطه

۲۶۶. ملک الشعراء بهار - فریدون مشیری - فریدون توللی

۲۶۷. چهارپاره یا دوبیتی‌های پیوسته

۲۶۸. دوبیتی‌های پیوسته

۲۶۹. ردیف: می‌گشت / قافیه: رستاخیز و چنگیز

۲۷۰. گزینه «ب» قافیه در قالب چهارپاره در مصراع‌های زوج می‌آید. بنابراین

در بیت صورت سؤال کلمه «تیر خورده» قافیه است و این واژه فقط با «نیم‌مرده»

در مصراع دوم بیت «ب» هم قافیه است.

۲۷۱. الف سوارکار مجروح نیمه‌جان، از شدت درد در زیر اسب می‌نالید.

ب در آن شب تاریک، قدرت خوارزمشاهیان رو به افول بود.

۲۷۲. الف [سلطان جلال‌الدین] در سرخی آسمان به هنگام غروب، ایران

کهن را به خون آغشته دید. ب سلطان جلال‌الدین با آن شمشیر نابودگر

خود به کشتار مغولان مشغول بود.

۲۳۹. الف اخترهای انبوه یا اخترها ب روی روشن روز یا روی

نکته: برای یافتن نقش دستوری در بیت، حتماً ابتدا باید جمله را

مرتب کنیم، بدون مرتب کردن جمله به احتمال زیاد دچار خطا می‌شویم:

الف) اخترهای انبوه به رقص مرگ میان موج در آب می‌رقصید.

نهاد

ب) روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی نهران می‌گشت.

نهاد

۲۴۰. الف متمم ب مصراع دوم، مفعول فعل «گفت» است.

نکته: برای یافتن مفعول، فقط باید از فعل مفعول‌پذیر، سؤال «چه

چیزی را» یا «چه کسی را» بپرسیم: چه چیزی را گفت؟ ← که گر فرزند

باید، باید این‌سان.

۲۴۱. «چو» در مصراع اول به معنی «وقتی که» و حرف ربط وابسته‌ساز است

و در مصراع دوم به معنی «مانند» حرف اضافه است.

۲۴۲. الف مفعول (کار مرگ را انجام می‌داد) ب نهاد ج متمم د قید

نکته: «تا» گاهی اوقات دو جمله را به هم وصل می‌کند که در این

شرایط حرف ربط وابسته‌ساز است:

آمدم تا تو را ببینم.

اما گاهی اوقات در یک جمله می‌آید و نهایت مکان یا زمان را نشان می‌دهد،

که در این شرایط حرف اضافه است و گروه بعد از آن متمم است: تا شب

حرف اضافه

به این موضوع فکر کردم.

۲۴۳. واژه «سخت» در این بیت قید است: سخت، دمار از جان این غولان کشم.

۲۴۴. گزینه «ب» ز تن‌ها سر [افکند] و ز سرها، خود افکند. حذف به قرینه

لفظی رخ داده است.

۲۴۵. الف درست ب نادرست («که» حرف ربط وابسته‌ساز است).

۲۴۶. حکیمی را پرسیدند ← از حکیمی پرسیدند. («را» حرف اضافه است.) /

هیچ‌یک را آزاد نخوانند. («را» نشانه مفعول است.)

۲۴۷. الف قید ب از نوع «فک اضافه» است: هر درختی را ثمره معین

است. ← ثمره هر درختی معین است.

۲۴۸. الف «آید» در معنی «شود» به کار رفته، پس اسنادی است و «نیست»

در معنی «وجود ندارد» به کار رفته، پس غیر اسنادی است: برای سرو هیچ کدام

از این‌ها وجود ندارد. ب «را» حرف اضافه در معنی «برای» است: سرو را

هیچ از این نیست ← برای سرو هیچ کدام از این‌ها وجود ندارد.

۲۴۹. سرو نوعی درخت است، پس رابطه معنایی این دو واژه «تضمن» است.

۲۵۰. الف می‌نالید ← ماضی استمراری ب افکند ← ماضی ساده

نکته: اگر «افکند» را با سکون «ن» و به شکل «افکند» بخوانیم ماضی

ساده است، اما اگر به صورت «افکند» بخوانیم مضارع است. در این بیت باید

آن را به شکل ماضی خوانند.

۲۵۱. الف نادرست ب درست («روی روز» و «دامن شب» هر دو تشخیص دارند.)

توجه: در سؤالات «درست و نادرست» فقط کافی است به درستی و

نادرستی اشاره کنید و نیاز به هیچ توضیحی ندارد.

۲۵۲. استعاره (دریای خون استعاره از سرخی آسمان به هنگام غروب خورشید است.)

۲۵۳. بیت اشاره به داستان حمله مغولان به عراق و فتح بغداد دارد که طی

آن مغولان، خلیفه عباسی را به قتل رساندند.

۲۵۴. «خاک» مجاز از سرزمین یا ایران و «افسرها» مجاز از شاهان یا مبارزان و دلاوران